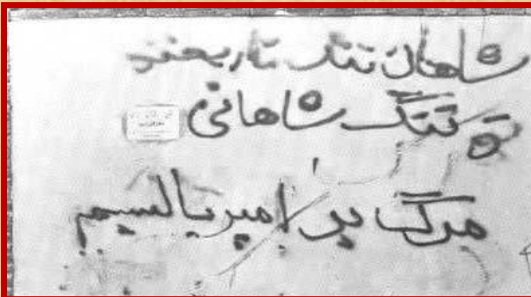


سرمقاله

برای محو "گور خوابی"، باید جمهوری اسلامی را به گور سپرد!

... گورخوابی محصول مستقیم شرایط مادی ایست که نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و رژیم مدافع آن برای مردم ما به وجود آورده است. در شرایطی که جمهوری اسلامی با تشدید غارت و استعمار کارگران و توده های محروم به طور روزمره بر بار وحشتناک فقر و بیکاری آنان می افزاید و به قیمت پر کردن جیب سرمایه داران و دزدان حاکم تعداد هر چه بیشتری از خانواده های زحمتکش را از هم پاشانده و آنها را به مرداب گرسنگی و بی خانمانی، دزدی و فحشا و اعتیاد سوق می دهد، در شرایطی که سیستم ضد خلقی اداره جامعه فاقد کمترین مکانیزم های مؤثر تأمین اجتماعی برای جلوگیری از بیکاری و گرسنگی و مرگ محرومان و فقر است، در چنین شرایطی رشد گسترده بلاای اجتماعی نظیر نکدی گری، کارتن خوابی و قبر خوابی امری غیر قابل اجتناب است....

صفحه ۲



برگی از تاریخ: به مناسبت ۲۶ دی روز فرار شاه!

فریبرز سنجری

در افشای کتاب سازی تحت نام رفیق حمید اشرف

(گفتگو با رادیو همبستگی سوئد)

... ما می دونیم که بعد از ضربات سال ۵۵ شاخه مشهد سازمان چریکها تقریباً دست نخورده باقی ماند و تمام اسناد و مدارکی که تا آن موقع در آن سازمان وجود داشت در آن قسمت سالم حفظ شد و عناصر این شاخه هم اکثراً تا قیام بهمن زنده بودند برخی هاشان بوسیله جمهوری اسلامی، در درگیری با جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند و هنوز هم برخی هاشون زنده اند. از اینها هم که انسان پرس و جو میکند، به هیچ وجه چنین اثری را نه دیده اند و نه تأیید می کنند. در نتیجه ادعای کسانی مثل فرخ نگهدار در مورد یک چنین کتابی که حالا در مصاحبه با رادیوی شما مدعی شده که در سال ۶۱ این کتاب بوده یک دروغی بیش نیست، با واقعیت انطباق ندارد چون هیچ کدام از رفقای که در آن سالها در چهار جوب این سازمان فعالیت میکردند چنین اثر داخلی را ندیده اند....

صفحه ۴

اشرف دهقانی

بوی گند عجز و لابه خائنائت

چاپلوسان سرمایه!

... می دانیم مدت مدیدی است که نامه نویسی به این و آن (هم سرکشاده و هم سرریخته آن) در میان ایرانیان مرسوم شده است. به این یا آن رئیس حکومت، به این یا آن نماینده مجلس، به این یا آن رهبر، این یا آن سازمان نامه می نویسند، نظرات خود را مطرح کرده و خواسته های خود را با وی مطرح می کنند. : شرح آن چه را که در سیاهچال های جمهوری اسلامی می گذرد برای خامنه ای مطرح کرده و از او می خواهند به این فجایع پایان بخشد! به رئیس سازمان ملل متحد نامه نوشته، برای او از آن چه که در جمهوری اسلامی می گذرد گفته و از او می خواهند کاری کند که جمهوری اسلامی به جنایات خود پایان بخشد. ...

صفحه ۹

در صفحات دیگر

- اطلاعیه سازمان، پیرامون مرگ رفسنجانی..... ۸
- نیروی سازمان ملل در هائیتی:
- حافظ صلح یا عامل بیماری!..... ۱۲
- عکس هائی در خدمت تحریف
- "مرگ های تاریخی"!!..... ۱۶
- گزارشی از آکسیون دفاع از زندانیان سیاسی در تورنتو..... ۲۰

"قنونس سرخ!" (۳)

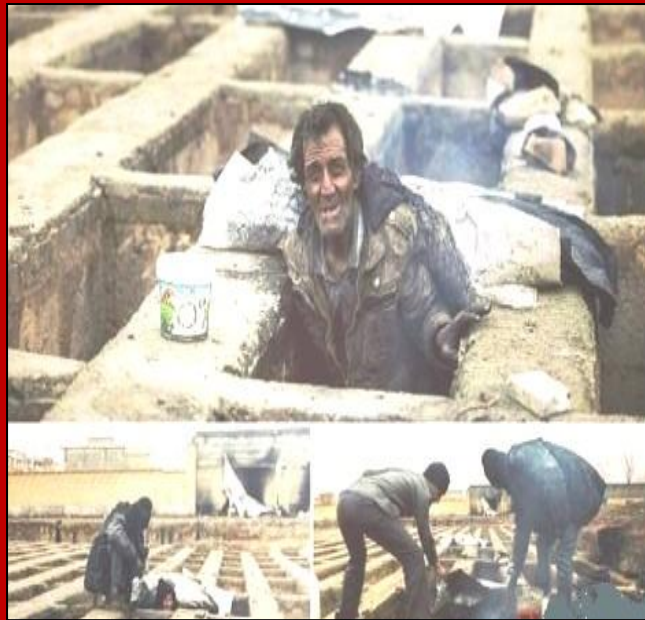
مقدمه ای بر کتاب خاطراتی از یک رفیق

(به یاد گرامی رفیق مرضیه احمدی اسکوئی)

"...رفیق مرضیه احمدی پس از جدا شدن از رفیق معاضد تحت تعقیب مأمورین دشمن فرار می گیرد و پس از چند عمل ضدتعقیب سعی می کند خود را به خانه تیمی واقع در کوچه شترداران در میدان شاه تهران برساند. ولی مأمورین با استفاده از تجهیزات مخابراتی رد وی را به مرکز اطلاع می دادند و بدین ترتیب منطقه تحت محاصره دشمن در آمده بود. با این حال مزدوران نمی توانستند ترس خود را از نزدیک شدن به رفیق بیوشانند. از پشت بی سیم فریاد می زدند او مردیست که لباس زنانه پوشیده. حلقه محاصره تنگ تر می شد،..."

صفحه ۲۰

در اوایل سالهای ۲۰۰۰ فیلم مستندی به نام "برهنه و باد" (ساخته نیما سروسنایی) تهیه و پخش شد که سوز آن زندگی فلاکت بار قبر خوابهای شهر شیراز و مساله اعتیاد و رابطه آن با فقر و بیکاری بود. این فیلم از جمله توسط فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن در تاریخ ۲ فوریه ۲۰۰۵ به منظور انعکاس واقعیت های دهشتناک زندگی در زیر سیطره رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی نمایش داده شد. فیلمی که به طور مستند از رشد پدیده فاجعه بار گورخوابی در جمهوری اسلامی آنهم در یک دهه قبل خبر می داد. در نتیجه تمامی کسانی نظیر روحانی که ادعا می کنند در مورد گورخوابی کمتر شنیده و یا نشنیده اند، با چنین ادعایی تنها درجه ردالت و فریبکاری خود را به نمایش می گذارند.



**برای محو
"گورخوابی"
باید جمهوری
اسلامی را به
گور سپرد!**

اسلامی به گورخوابی نصیر آباد وحشیانه حمله کردند، آنها را مورد ضرب و شتم قرار داده و اندک وسایلشان نظیر پلاستیک ها و رو اندازهای مندرس شان را نابود کرده و در شرایط سرمای کم سابقه، آنها را از قبرها بیرون انداخته و در سرمای جانسوز زمستانی بار دیگر آواره شان ساختند. به موازات سرکوب وحشیانه گور خوابان، سایر مقامات مزدور و جیره خوار نیز یکی یکی به صحنه آمده و تمامی گورخوابی را مثنی معتاد و ولگرد معرفی کردند که گویا از دریای نعمت و امکانات حکومتی مانند "گرم خانه" ها استفاده نمی کنند و خودشان ترجیح می دهند به جای یک بستر گرم و امن اهدائی حکومت (!!) در قبرستان روزگار سپری کنند. در واقع رژیم جمهوری اسلامی طبق معمول نشان داد که برای مقابله با یک معضل اجتماعی راهی جز استفاده از چماق زور و زبان قهر نمی شناسد و به روش همیشگی خود در ۲۸ سال اخیر به جای حل مساله تصمیم گرفت که صورت مساله را پاک کند. این واقعیت را حتی خود قربانیان بی صدای گورخوابی نیز به خوبی می دانستند چرا که پس از کتک خوردن و جان به در بردن از حمله نیروهای سرکوب و از دست دادن همه چیز و حتی قبرهایشان دیگر حتی حاضر نبودند با گزارشگران روزنامه ها در باره اوضاع مرگبار خود صحبت کنند و می گفتند ما را رها کنید می دانستیم که با چاپ حرفهایمان این بلا به سرمان خواهد آمد!

واقعیت این است که به رغم ادعاهای رییس جمهور فریبکار رژیم و سایر مقامات ریز و درشت جیره خوار جمهوری اسلامی در مورد عدم اذعان آنها به وجود قبر خواب در ایران و یا معرفی و محدود کردن گور خوابی به مثنی معتاد و ولگرد، پدیده گورخوابی نه یک پدیده خلق الساعه بلکه جزء جدایی ناپذیر حیات جمهوری اسلامی و نتیجه طبیعی انکشاف و بسط مناسبات استثمارگرانه ای است که این رژیم مدافع نظام سرمایه داری وابسته با چنگ و دندان

و سرپناه می سازد؟ کدام شرایط مادی است که باعث شده تا فجایع اجتماعی نظیر "کودکان کار"، کارتن خوابی" و بالاخره "گور خوابی" آنقدر گسترده شوند و قربانی بگیرند که حتی بزرگترین تبهکاران و دزخیمان طبقه استثمارگر حاکم که مرگ، کسب و کار روزمره شان است فریبکارانه به صحنه بیایند و همچون برخی از دیگر مقامات جمهوری اسلامی برای "گور خوابان" و قربانیان خویش اشک تمساح بریزند؟ بله! رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی چنان شرایط نکبت باری را در جامعه ایجاد کرده که آرامگاه مردگان هم به سرپناهی برای زندگان تبدیل شده است. نظامی که برای محرومان، آشیانه مردگان و زندگانش یکی ست.

بدنبال درج برخی گزارشات تکان دهنده در مورد برخی زوایای زندگی کارتن خوابی و گور خوابی در تهران در روزنامه "شهروند" و "شرق" که جراید وابسته به نظام هستند، بار دیگر سیمای یکی از کثیف ترین بیماری های اجتماعی دست ساز جمهوری اسلامی به طور گسترده و رسمی در مقابل افکار عمومی به نمایش درآمد و خشم و نفرت افکار عمومی را برانگیخت. ابعاد عکس العمل اجتماعی در مقابل این رویداد در جامعه به گونه ای بود که باعث شد تا مقامات این رژیم نیز مجبور به موضع گیری در باره قبر خوابی در جامعه شوند. به طور مثال در واکنش به خشم عمومی، رییس جمهور رژیم، حسن روحانی با بیشرمی و فریبکاری ذاتی خویش ادعا کرد که گرچه در مورد "کارتن خواب" ها و یا "زیر پل خوابی" شنیده بود اما در باره گورخوابی "کمتر" شنیده بود و چنین جلوه داد که گویا تازه الان دارد به بحران گورخوابی در ایران پی می برد! بدنبال این سخنرانی، "دستور" برخورد برای حل این مساله به نهادهای ذی ربط داده شد و درست یک روز بعد چگونگی پاسخ دیکتاتوری حاکم به این معضل اجتماعی در مقابل همه به نمایش درآمد. مامورین انتظامی و مزدوران جمهوری

"سرما که باشد، برای آدم فرقی نمی کند کجا می خوابد. ما عذاب شب اول قبر را الان می بینیم...، " تنها "روزی یک نصفه نان گیرمان می آید". "دیگر زمستان و تابستان را سر می کردیم"، " پلاستیک روی خودم می کشم و می خوابم"، " گشنه ام است، از صبح هیچی نخورده ام"، " اینجا کسانی را داریم که ۱۰ سال است در همین قبرستان نصیرآباد زندگی می کنند، ما هیچ چیز نمی خواهیم، جز یک سرپناه، یک گرم خانه. در این مدت هم هیچ کس کاری به کار ما نداشت، نمی دانم چطور شد که بکهو به باد ما افتادند و به جای کمک، ما را از قبرستان بیرون انداختند" و ...

این اظهارات تکان دهنده که قلب هر انسان با وجدانی را به درد می آورد و نفرت آنها علیه مسببین این فاجعه اجتماعی را بر می انگیزد، گوشه هایی از صحبت های گور خوابانی هستند که گسترش فزاینده تعداد آنان در شهرهای کشور اکنون به یکی از پلید ترین و نفرت انگیزترین جلوه های حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما تبدیل شده است. به راستی چگونه می توان تصور کرد که "قبر" های تنگ و تاریک واقع در یک گورستان که تمام داستانهای هولناک و خوف انگیزی که آخوندهای حاکم و مروجان ارتجاع به گوش مردم می خوانند را نمایندگی می کنند، قبرهای وحشت انگیزی که به طور روزمره راجع به عذاب گذران در آنها و زندگی بعد از مرگ و ... به منظور حفظ حاکمیت استثمارگرانه در جامعه نشر می دهند، در رژیم جمهوری اسلامی به عامل زندگی بخش و مانع مرگ برای تضمین بقا و تداوم زندگی گروهی از انسانهای زنده همان جامعه تبدیل گشته است؟ این کدام شرایط مادی ست که گرسنگان را به استقبال از گورستان برده و از "قبر" های سرد و خالی مردگان برای زنده ها "خانه"

یک پنجم جمعیت یعنی حدود ۱۵ میلیون نفرش حاشیه نشین و فاقد داشتن یک سرپناه دائمی هستند، و بالاخره در جامعه ای که حداقل سیستم های تامین اجتماعی دولتی نظیر کمک هزینه برای مستمندان و فقرا و یا پارانه های غذایی، از سوی دزدان و غارتگران حاکم یا به وسیله ای برای دزدی بیشتر و یا عامل دست و پا گیری که باید نادیده گرفته شود تبدیل گشته، آیا ظهور و رشد سرطان وار کارتن خوابی و گورخوابی اجتناب ناپذیر نیست؟

مارش گورخوابان در قبرستانهای جمهوری اسلامی در شرایطی قلب هر انسان آزاده ای را به لرزه در آورده که ثروت مشتی از سرمایه داران زالو صفت و آقا زادده های دزد و استثمارگر حاکم به برکت بقای رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی سر به ثریا می زند. وضعیت و سرنوشت دردناک گورخوابان نصیر آباد آن روی دیگر سکه نفرت انگیز ماشین غارت و ثروت اندوزی طبقه زالو صفت حاکم است. گورخوابان قربانیان بی صدای اختلاس های نجومی مافیای قدرت، قربانیان حقوق های میلیاردری گروه اندکی از سرمایه داران و مدیران حاکم، و در یک کلام قربانیان سیاستهای ضد خلقی جمهوری اسلامی از جمله ریختن میلیاردها دلار از منابع کشور به تور جنگ های امپریالیستی در منطقه هستند.

در حقیقت برملا شدن وضعیت دهشتناک زندگی گورخوابان نصیر آباد تهران که برای چند روز در صدر اخبار قرار گرفت، تنها گوشه ای از ماهیت ضد خلقی نظام سرمایه داری وابسته حاکم و نتایج مرگبار حفظ و صیانت از این نظام توسط جمهوری اسلامی و سرمایه داران زالو صفت حاکم در جامعه ما را به نمایش گذارد.

عامل اصلی ظهور و رشد وحشتناک پدیده های فاجعه بار اجتماعی نظیر کودکان کار، فحشا، کلیه فروشی، کارتن خوابی و بالاخره گورخوابی بی خانمانی که به گورستان ها جهت حفظ جان خویش و یک سر پناه روی آورده اند، نظام سرمایه داری حاکم است که حاکمیت جنایت کارانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در طول ۲۸ سال اخیر با اعمال جنایت کارانه ترین روش ها به حفظ و حراست از آن برخاسته و این واقعیت را در تمامی شئون حیات اجتماعی توده های تحت ستم ما به نمایش گذارده است. در نتیجه برای از بین بردن فجایعی نظیر گور خوابی هیچ راهی به جز برانداختن این نظام سرکوبگر و مولد فقر و گرسنگی و بی خانمانی و به گور سپردن جمهوری اسلامی نیست.

تنها، گورستان تاریخ جایگاه شایسته نظام استثمارگران و حافظین و مدافعین آن است.

عامل اصلی ظهور و رشد وحشتناک پدیده های فاجعه بار اجتماعی نظیر کودکان کار، فحشا، کلیه فروشی، کارتن خوابی و بالاخره گورخوابی بی خانمانی که به گورستان ها جهت حفظ جان خویش و یک سر پناه روی آورده اند، نظام سرمایه داری حاکم است که حاکمیت جنایت کارانه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در طول ۲۸ سال اخیر با اعمال جنایت کارانه ترین روش ها به حفظ و حراست از آن برخاسته و این واقعیت را در تمامی شئون حیات اجتماعی توده های تحت ستم ما به نمایش گذارده است. در نتیجه برای از بین بردن فجایعی نظیر گور خوابی هیچ راهی به جز برانداختن این نظام سرکوبگر و مولد فقر و گرسنگی و بی خانمانی و به گور سپردن جمهوری اسلامی نیست.

شرایطی که سیستم ضد خلقی اداره جامعه فاقد کمترین مکانیزم های مؤثر تأمین اجتماعی برای جلوگیری از بیکاری و گرسنگی و مرگ محرومان و فقر است، در چنین شرایطی رشد گسترده بلایای اجتماعی نظیر تکدی گری، کارتن خوابی و قبر خوابی امری غیر قابل اجتناب است.

آری، در جامعه تحت سلطه ای که چرخ اقتصاد وابسته آن با مدیریت جمهوری اسلامی در چارچوب برنامه های دیکته شده توسط بزرگترین جهانخواران بین المللی و موسسات آنها نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی می چرخد و زیر نام "گسترش تجارت آزاد" و "خصوصی سازی" مورد نیاز برای "رشد اقتصادی" سرمایه داران حاکم هر روز بر انبوه توده های فقر میافزاید، در جامعه ای که به خاطر غارت امپریالیستها و سرمایه داران وابسته به رغم تمامی امکانات و منابع و ثروت هایش بیش از نیمی از مردم در زیر خط فقر زندگی می کنند و گروهی نیز در حاشیه "خط بقا" و "خط فنا" به سر می برند، در جامعه تحت سلطه ای که در شرایط تشدید بحران اقتصادی هر روز هزاران کارگر و کارمندش بدون تقبل کمترین مسئولیتی با ۲۳ ماه حقوق معوقه از سوی سرمایه داران و کارفرمایان و حکومت آنها از کار اخراج شده و به ارتش میلیونی دخیره کار می پیوندند، در جامعه ای که سن فحشا برای سیر کردن شکم به سطح نوجوانان و کودکان ۱۲-۱۰ ساله سقوط کرده، در جامعه ای که حداقل دستمزد کارگران حتی کفاف پرداخت یک ماه اجاره مسکن را نمی دهد، در جامعه ای که تبلیغ فروش خون و کلیه و چشم و سایر اعضای بدن برای سیر کردن شکم بر دیوارهای شهرهایش به یک پدیده عادی تبدیل شده، در جامعه ای که

از آن حفاظت کرده است. شاید بسیاری از مردم به یاد داشته باشند که در اوایل سالهای ۲۰۰۰ فیلم مستندی به نام "برهنه و باد" (ساخته نیما سروستانی) تهیه و پخش شد که سوژه آن زندگی فلاکت بار قبر خوابهای شهر شیراز و مساله اعتیاد و رابطه آن با فقر و بیکاری بود. این فیلم از جمله توسط فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن در تاریخ ۲ فوریه ۲۰۰۵ به منظور انعکاس واقعیت های دهشتناک زندگی در زیر سیطره رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی نمایش داده شد. فیلمی که به طور مستند از رشد پدیده فاجعه بار گورخوابی در جمهوری اسلامی آنهم در یک دهه قبل خبر می داد. در نتیجه تمامی کسانی نظیر روحانی که ادعا می کنند در مورد گورخوابی کمتر شنیده و یا نشنیده اند، با چنین ادعایی تنها درجه رذالت و فریبکاری خود را به نمایش می گذارند. در حقیقت امر روحانی به خوبی به یاد دارد که پدیده گورخوابی که گوشه ای از آن در شهر شیراز در فیلم نیما سروستانی به تصویر درآمده بود اتفاقاً در اوج زمامداری یکی از همکیشان به اصطلاح معتدل و اصلاح طلب وی یعنی خاتمی فریبکار و دولت هفتم و هشتم اصلاحات در سطحی اجتماعی به سرعت رشد می کرد. در نتیجه ادعای "کمتر" شنیدن و یا ندیدن پدیده گورخوابی در جامعه ناشی از کوری و کوری مصلحتی تبهکارانی نظیر سردمداران جمهوری اسلامی ست که خود از مسببین چنین وضع فلاکت باری برای توده های محروم می باشند. روحانی و کلیت رژیم ننگ و جنایت جمهوری اسلامی با حفاظت از نظام سرمایه داری وابسته ایران و مناسبات استثمارگرانه ای که گورخوابی و دیگر پدیده های دردآور اجتماعی از محصولات آن می باشد، با تحمیل فقر و فلاکت و بیکاری و گرانی و گرسنگی به توده های محروم چنین وضعی را موجب شده اند و آنها هستند که هر گونه ندای اعتراض به چنین اوضاع دهشتناک استثمارگرانه را با نیروی قهر و سرکوب پاسخ داده و می دهند.

گورخوابی محصول مستقیم شرایط مادی ایست که نظام سرمایه داری حاکم بر ایران و رژیم مدافع آن برای مردم ما به وجود آورده است. در شرایطی که جمهوری اسلامی با تشدید غارت و استثمار کارگران و توده های محروم به طور روزمره بر بار وحشتناک فقر و بیکاری آنان می افزاید و به قیمت پر کردن جیب سرمایه داران و دزدان حاکم تعداد هر چه بیشتری از خانواده های زحمتکش را از هم پاشانده و آنها را به مرداب گرسنگی و بی خانمانی، دزدی و فحشا و اعتیاد سوق می دهد، در شرایطی که تمامی منابع اقتصادی و امکانات رفاهی جامعه در خدمت کشیدن شیره جان کارگران و زحمتکشان و غارت سفره محرومان و سرازیر کردن عواید آن به جیب سرمایه داران حاکم و اربابان جهانی آنهاست، در

در افشای کتاب سازی تحت نام رفیق حمید اشرف



توضیح پیام فدائی: روز شنبه ۳۱ دسامبر ۲۰۱۶ رادیو همبستگی که برنامه های آن از استهلاک سوئد پخش می شود گفتگویی با رفیق فریبرز سنجرى انجام داد. این گفتگو در رابطه با کتابی بود که اخیرا از سوی فردی به نام انوش صالحی تحت عنوان "حماسه سیاهکل" منتشر شده است. این کتاب که توسط نشر باران در سوئد چاپ شده در واقع یک سند سازی آشکار به نام رفیق کبیر حمید اشرف می باشد. قبلا رفیق سنجرى در مطلبی به تاریخ شهریور ۹۵ تحت عنوان "کتاب سازی با نام رفیق حمید اشرف" که در پیام فدائی شماره ۲۰۷ منتشر شد به افشای این اقدام و اهداف آن پرداخته بود. پیام فدائی این گفتگو را از حالت گفتار به نوشتار در آورده و با برخی تغییرات جزئی به این ترتیب در اختیار خوانندگان نشریه قرار می دهد. فایل صوتی این گفتگو در آدرس زیر برای علاقمندان قابل دسترسی می باشد:

<http://www.siahkal.com/audio-speeches.htm>

رادیو همبستگی: بین آقای سنجرى عذر میخواهم، اینها یک خورده فراتر از اینه. فقط اگه قبول کنیم که آره حمید اشرف هم چنین اثری نداشته همانطوری که من توی مقدمه گفتم ، یا هیچ کدام از هم رزمهایی که الان زنده هستند اطلاعی ندارند ، ولی نویسنده و دیگرانی که در همکاری با نویسنده بودند و من مصاحبه کردم هفته قبل باهاشون ، اعتقاد بر این دارند که نه تنها رونویسی از این کتاب شده بوده همون موقع ، و توی خونه های تیمی به هر حال شیوه رونویسی بود یا تایپ بود، بلکه نویسنده تو مقدمه میگه من نسخه تایپ شده اش را داشتم " از سر محبت " یکی بهم داده بوده توی ایران یعنی این باید وقتی که یک چیزی تایپ میشه توی خونه های تیمی سازمان یا حتی رونویسی میشه باید یک جزوه جا افتاده ایی ، یک اثر شناخته شده ایی بوده باشد .

فریبرز سنجرى: بله ، ببینید فرخ نگهدار و مجید کیانزاد در یک نوشته ایی که در رابطه با همین چهلمین سالگرد شهادت حمید اشرف تهیه کردند مشترکا یک زیر نویس گذاشتند و مدعی شدند که این جزوه ، چی هستش؟ یک نشریه داخلی بوده، یک جزوه داخلی بوده ، پس بطور طبیعی با این ادعا این جزوه باید جزء آثار داخلی تشکیلات چریکهای فدایی خلق تلقی شود ، ولی ما از کسانی که در تشکیلات چریکهای فدایی خلق از همان آغاز حضور داشته اند و به هر حال دسترسی داشته اند به همه اسناد و مدارک این سازمان وقتی سنوال می کنیم چنین چیزی را شاهد نبوده اند و تأیید نمیکنند . بعد از این ، ما می دونیم که بعد از ضربات سال ۵۵ شاخه مشهد سازمان چریکها تقریبا دست نخورده باقی ماند و تمام اسناد و مدارکی که تا آن موقع در آن سازمان وجود داشت در آن قسمت سالم حفظ شد و عناصر این شاخه هم اکثرا تا

درگیری با ساواک شاه به شهادت رسیده -حالا در سال ۹۵ میباید کتابی چاپ میکنند بنام او و مدعی میشوند که این نوشته اوست. در حالیکه در تمام این چهل سال هیچ کدام از یاران حمید اشرف از وجود چنین کتابی اطلاعی نداشته اند . خب بهر حال انسان حیرت زده میشه و تعجب میکنه که چطور ممکنه بعد از چهل سال کتابی را به او نسبت بدهند ، به یکی از رهبران این سازمان ، که اصلا هیچ کس از یاران او از وجود آن اطلاعی نداشته . خب حالا البته همیشه در جنبش های انقلابی اسنادی هست و وجود داره که میتونه سال ها بعد رونمایی بشود . مثلا ما نوارهای گفتگوی سازمان فدایی با سازمان مجاهدین مارکسیست شده را بعد از سالها در خارج از کشور منتشر شد ولی وقتی این نوارها منتشر شد بهرحال کسانی در همان موقع آن نوارها را شنیده بودند قبلا، دیده بودند و ازش اطلاع داشتند؛ این جور نبوده که از روی آسمان یک دفعه چند تا نوار بیاد . در ضمن صداهایی بود که همه میشناختندشون، ولی حالا این کتاب این حیرت را ایجاد میکند که چطور تمام رفقایى که با حمید بودند اصلا اطلاعی از آن نداشتند؟ به هر حال این اولین مسئله ای است که شک ایجاد میکنه در اصلت یک چنین کتابی و انسان را وا میدارد که برود و جستجو کند و پرس و جو کند و ببیند که خب چه عواملی باعث شده که یک چنین کاری صورت بگیرد. بعد از این که این خبر منتشر شد ، و میدانید که در تیر ماه امسال هم ، تیر ماه سال ۹۵ هم کسانی که این کتاب را منتشر کردند در یک جلسه ایی در کلن(آلمان) این را معرفی کردند و اعلام کردند و خب این از انجا همه کسانی که به مسائل تاریخ سازمان فدایی و جنبش انقلابی مردم ایران علاقمندند کنجکاو شدند ، جستجو کردند و خب من هم مثل همه اینها در این رابطه شروع به تحقیق کردم و پرس و جو کردم و مطالعه کردم . دیدم بابا اصلا از بنیان چنین چیزی را نمیشه به حمید اشرف منتسب کرد، بخصوص بعد از اینکه کتاب بدستم رسید .

رادیو همبستگی: من تلفنی آقای سنجرى را با خودم دارم. سلام و روزتان بخیر آقای سنجرى .

فریبرز سنجرى: من هم متقابلا به شما درود میفرستم ، به همه دست اندرکاران رادیو و سلام میدم به همه شنوندگان عزیزى که این برنامه را دنبال میکنند .

رادیو همبستگی: آقای سنجرى ما واقعیتش این است که فکر کردیم یک فکوس ویژه ای بکنیم رو این کتاب ، بخصوص اگر چنانچه اصلت و غیر اصل بودن این کتاب بتونه تا حد زیادی ثابت بشه، کتاب قبلی آقای انوش صالحی یعنی اسم شب سیاهکل هم که پایه آن کتاب، بنا شده روی همین کتابی که بعدا چاپ شد ، به اصطلاح خیلی روشن خواهد شد . من میخواهم بگم شما وقتی این کتاب را خواندید چه احساسی ابتدا بهت دست داد آقای سنجرى؟

فریبرز سنجرى: بگذارید چون امروز آخرین روز سال ۲۰۱۶ است و از فردا سال ۲۰۱۷ شروع میشه ، من قبل از هر صحبتی از این فرصت استفاده کنم و سال نو میلادی را به همه هموطنانی که و شنوندگانی که این سال را و این آغاز این سال را جشن میگیرند تبریک بگم و برای همه کارگران و زحمتکشان موفقیت و شادی و پیروزی آرزو کنم درسال جدید. پیروزی در مبارزه بی وقفه شان علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی .

اما حالا اگر برگردم به سنوال شما ، پرسش شما، بطور طبیعی وقتی که کسی اسناد سازمان فدایی را در تمام این سالها باهاش زندگی کرده ، باهاش برخورد داشته ، خب بهرحال با عناصری که با خود ، با رفقایى که با خود رفیق حمید اشرف زندگی کردن، مبارزه کردن در تماس بوده، وقتی میشنود که بعد از چهل سال - یعنی حمید اشرف از رهبران سازمان چریکهای فدایی خلق در ۸ تیر سال ۵۵ در

قیام بهمن زنده بودند برخی هاشان بوسیله جمهوری اسلامی، در درگیری با جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند و هنوز هم برخی هاشون زنده اند. از اینها هم که انسان پرس و جو میکند، به هیچ وجه چنین اثری را نه دیده اند و نه تأیید می کنند. در نتیجه ادعای کسانی مثل فرخ نگهدار در مورد یک چنین کتابی که حالا در مصاحبه با رادیوی شما مدعی شده که در سال ۶۱ این کتاب بوده یک دروغی بیش نیست، با واقعیت انطباق ندارد چون هیچ کدام از رفقای که در آن سالها در چهار چوب این سازمان فعالیت میکردند چنین اثر داخلی را ندیده اند. اگر هم برگردیم حالا، یک نکته دیگر را هم بهش توجه باید کرد، اگر میخواهید نور بیندازید به این تاریکی هایی که دشمن داره ایجاد میکنه، در مطالبی که یعد از، نقدها یی که و یا افشاگریهایی که علیه این روش کار و این کتاب شد، انوش صالحی مدعی شده که یک جزوه تاپی شده ایی را یک نفر بهش، قبلا گفته بود که یک نفر "از سر لطف" بهش داده. بعد مدعی شد که در سال ۶۳ یک هسته انقلابی "یک گروهی بنام هسته انقلابی" این را در ایران چاپ کرده، پخش کرده. خب اکثر فعالین چپ در خارج از کشور الان، تقریباً، خیلی هاشان در سالهای ۶۰-۶۳ در ایران بودند و در بطن مسائل جنبش قرار داشتند. هیچ کدام از آنها هم چنین چیزی ندیدند و این درست در تعارض این حرف اخیر انوش صالحی، یعنی منتشر کننده این اثر، و در تعارض با همین حرفی است که فرخ نگهدار میزند و مدعی میشود که از سال ۶۱ این اثر را داشته و حالا من نمیدانم چرا این اثری را که در سال ۶۱ در دستش بوده تا سال ۹۵ حفظ اش کرده و توی تمام این سالها به کسی نداده بخواند یا اگر هم داده اعلام نمیکند و اصولاً رهبری آن سازمانی که او به آن منتسب است و یکی از بنیانگذاران اکثریت است آنها هم خیلی هاشون خبری از وجود چنین چیزی نداشته اند یا به هر حال میتوانند بیابند و اعلام کنند که کجا و کی دیده اند. در نتیجه با گذاشتن این فاکت ها در کنار هم شما خیلی راحت میتوانید متوجه شوید که ما با یک "کتاب سازی" به نام حمید اشرف مواجه ایم. وقتی این مسئله روشن شود که یک کتاب سازی در کار است، آن موقع هر رفیق انقلابی میتواند برود و خود کتاب را مطالعه کند و ببیند که حالا با رجوع به کتاب اینها چه اهدافی را دارند دنبال میکنند.

رادیو همبستگی: خب شما بگویند اینها چه اهدافی را دنبال میکنند. نظر شما چیست؟ چرا کتاب سازی؟ اصلاً چرا حمید اشرف؟

فریبرز سنجرى: ببینید اولاً اینکه چرا حمید اشرف بخاطر اینکه حمید اشرف یک چهره خیلی شناخته شده در جنبش کمونیستی ایران است و در واقع هنوز هم رزم های دلاورانه او و فعالیت های

مبارزاتی اش در میان جوانان همین نسل هم گیرایی داشته و هنوز هم داره. در نتیجه برای اینکه، دشمن برای اینکه بتونه سازمان فدایی و ارزش ها و سنت هایی را که این سازمان شکل داده و پیمان گذاشته در جنبش کمونیستی ایران را بکوبد بطور طبیعی چهره هاش را آماج حملات خودش قرار میدهد که یکی از مهمترین آنها همین رفیق حمید اشرف است. البته بازی ایی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی علیه چپ ها و سازمان فدایی راه انداخته با حمید اشرف شروع نشده و به حمید اشرف هم ختم نمیشود ولی به هر حال چون حمید اشرف یک نقش مهمی داشته، بطور طبیعی باید به اسم اون کار کرد تا جوانان را فریب داد. مهمتر، یک نکته دیگر هم باید بهش توجه کرد، وزارت اطلاعات کتابی چاپ کرد بنام چریکهای فدایی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۵۷، خب که اسم محمود نادری روش نوشته بودند که حتما دیدید اش.

رادیو همبستگی: بله بله.

فریبرز سنجرى: این کتاب خب میاد یک سری اتهامات میزنه به حمید اشرف که هنوز هم این اتهامات در نشریات مختلفی که در داخل کشور مثل "اندیشه پویا" منتشر میشوند این اتهامات داره تکرار میشه، ولی رسوایی سربازان گمنام امام زمان، که خودشون را اینجوری مینامند یا خمینی اینجوری نامید نیروهای اطلاعاتی اش را، اینقدر در میان مردم ما زیاده که وقتی که اثری منتسب میشه به آنها دیگه فاقد ارزش میشه بین جوان ها. حالا اگر بیابند همان حرف ها را به شکل ظریف و به نام حمید اشرف چاپ بکنند. خب بطور طبیعی خواننده خواهد داشت. شما نگاه کنید اینها آمدند یک چند تا، حالا یک کمی حاشیه من میرم آگه امکانش باشه، اینها آمدند یک تابلوهایی درست کردند و این تابلوها را نمایشگاه میگذارند و در تهران این تابلوها را به نمایش می گذارند. خیلی از کسانی که در سالهای دهه ۶۰ جزء فعالین جنبش انقلابی بودند میروند و این نمایشگاه را نگاه میکنند و این تابلوها را نگاه میکنند چرا که می بینند که به هر حال یک اسمی از حمید اشرف هست. اسمی از صمد بهرنگی هست. خب ولی حالا پیامی که این تابلوها میده پیامی است درست علیه افکار، اندیشه ها و آرمانهای این رفقا، ولی به هر حال همین فضا هم یک سری (بیننده) برای خودش پیدا میکنه. کسانی را که، بیندگانی را که بروند و آن نمایشگاه را نگاه کنند. حالا هم وقتی اسم حمید اشرف روی این کتاب باشه، که حتما هم این کتاب در ایران چاپ خواهد شد، این بطور طبیعی یک عده ایی میروند و کتاب را، چون اسم حمید روش است می بینند، میخرند و میخوانند. خب حالا در این کتاب، وقتی که بری توی خود کتاب می بینی خود حمید اولاً کسی جلوه داده میشه که،

کسی که از بهمن ۴۹ بصورت مخفی با ساواک شاه درگیری مستقیم روزمره داشته تا ۸ تیر ۵۵، یک آدم لابلایی معرفی میشه که همینجوری برای خودش تاریخ ها را عوضی میگه، همه افراد را با اسم اصلی میگه، کسانی را که توی زندان هستند و زیر دست ساواک اند، اطلاعات آنها را همینطوری رو میکنه. خب یک چنین شخصیتی از حمید ساختن یا از سوی دیگر مثلاً علی اکبر صفایی فرمانده (دسته) جنگل را آدمی خشن معرفی کردن، که سر چیزهای خیلی بی ارزش و بی اهمیتی برخوردارهای خشن میکنه با اعضای دسته پارتیزانی جنگل، خب اینها همه چیزی که به آن جوان میده یک نقاط منفی از حرکت است و اصولاً این چیز را نشان میدهد که همه این حرکت هایی که شده بقول معروف "آوایش از دور خوش است" وقتی میری توش می بینی چقدر اشکالات وجود داشته و فلان و اینها. من البته این را تاکید کنم، هیچ حرکت انقلابی در هیچ جای دنیا نیست که اشکال و انتقاد بهش وارد نباشه ها، ولی این کاری که دشمن داره میکنه میخواد خراب بکنه و این یک توطئه سازمان یافته و با برنامه ای است که سالها ست وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی برای خراب کردن همه کمونیست های ایران و از جمله چریک های فدایی خلق سازمان داده.

رادیو همبستگی: آقای سنجرى شما یک مقاله بسیار مفصلی هم بعد از خواندن کتاب نوشتید، نقد و بررسی کردید از زوایای مختلف و من اینجا باید تاکید کنم که نوشته تون خیلی تندتر و رادیکال تر و خیلی تهاجمی تر از واقعیت اینه که مصاحبه تون است. ولی اون چیزی که هست این است که واقعیتش من انتظار خیلی چیز بیشتری داشتم. ولی من در مصاحبه ایی که با فرخ نگهدار داشتم وقتی به صفحه ۱۲ کتاب، آن چارت تشکیلاتی که در مورد گروه جنگل کشیده شده بود و بعنوان یک به اصطلاح خیلی اشتباه بزرگ امنیتی از طرف حمید اشرف، اینکه چارت سازمانی را بکشی، بعد اسامی واقعی آدمها را هم بنویسی، آنوقت بعضی از آنها هم همزمان توی زندان باشند. متوجه اید؟

فریبرز سنجرى: بله

رادیو همبستگی: مثلاً به طور نمونه مهدی سامع. وقتی اینجور سئوالها را میگردم، خب از طرفی آقای نگهدار خوشحال هم نبود که آقای مهدی سامع نقش برجسته ایی توی این کتاب پیدا کرده یا تو آن چارت سازمانی، ولی خیلی جاها مثلاً من فکر میکنم خیلی راحت میگفت به این سئوال پاسخ نمیدم. متوجه منظورم شدید؟

فریبرز سنجری: بله

رادیو همبستگی: یعنی واقعیتش اینه که آن کتاب و آن چیزی که فرخ نگهدار می‌گه که از سال ۶۱ قابل ردگیری و پیکیری هستش من جهت این مصاحبه ها با خیلی از فعالین سازمان چریک ها که الان ، چه الان فعالیت تشکیلاتی دارند ، چه ندارند در تماس بودم . خیلی ها اساسا منکر این هستند که چنین جزوه ایی منتسب بوده باشه به حمید اشرف یا مال اون باشه . من یک نمونه اش را میگویم که اجازه اش را هم از طرف خودش دارم . با آقای نیری صحبت کردم ، می دانید در مورد ایرج نیری هم یک چند خط خیلی تحقیر آمیز نوشته شده که حمید اشرف

فریبرز سنجری: بله ، من بهش اشاره کرده ام در آن نوشته ام

رادیو همبستگی: آره، خود ایرج نیری گفت که من سند و مدرکی ندارم که بگویم که این کتاب کار جمهوری اسلامی است. یا مثلا چیزی. ندارم سند زنده ، ولی احساس من به من می‌گه این کار، کار حمید اشرف نیست . حمید اشرف با این ادبیات با دوستان خودش و با مسئله امنیتی برخورد نمیکرد . چرا این بازماندگان یک سکوت رسانه ایی (کردند) اون یک اصطلاحی هست که می‌گویند گوشت همدیگر را می‌خورند استخوان همدیگر را نمی‌خورند . چرا این بچه ها نمی‌خواهند قضیه را رسانه ایی اش کنند ؟ سکوت می‌کنند. خیلی ها به درخواست مصاحبه پاسخ منفی میدهند .

فریبرز سنجری: ببینید این سؤال شما را من نمی‌تونم جواب بدم چونکه من هم در این مورد مقاله نوشتم و در سایت ها موجود است ، در سایت سیاهکل موجود است ، و هم الان می‌گید مصاحبه اومدم و حرفم را میزنم . اینکه چرا دیگران نمیکنند را ...

رادیو همبستگی: بهرحال با توجه به شناختی که شما از روحیات دارید من این سؤال را کردم .

فریبرز سنجری: یک چیز را ببینید، در یک حدی برمیکردد به اینکه کسی که می‌خواهد اظهار نظر کنه خب باید بره و وقت بگذارد و کار کنه و یک سری بهرحال مدارک و فاکت ها را جمع آوری کند . به صرف همین که یکی بیاد بگه من میگم که این نوشته حمید اشرف نیست کسی این حرف را باور نمیکند ، تاثیر مثبت روی کسی نمیگذارد. این باید آدم بره و روی چیزهای مختلف کار کنه و مدارک و فاکت های مختلف را جمع کنه . مثلا یکی از نکاتی که واقعا اگر کسی می‌خواد در

روز خودش رعایت میکنه بیاد همینجوری برداره و اسامی را بگه ؟ و بعد هم خب این هر آن ممکن است، چون ما در یک سازمان چریک های فدایی خلق در یک درگیری روزمره مستقیم با ساواک شاه بود و خب هر لحظه ممکنه این ها بدست ساواک هم بیفتد، خب پس این آدمها همه در خطر قرار میگیرند . یا مثلا همونطور که راجع به ایرج نیری مثلا کسی نمایم راجع به ایرج نیری اونجور برداره بنویسه که من نمیدونستم که مثلا این میدونه داره چکار میکنه یا نه . کسی که خب به هر حال یکی از کسانی بوده که انبارک زنی های سیاهکل بهش وظیفه داده بودند. یا در مورد مسئله همین مهدی سامع ، من کاری به آن حرفهایی که فرخ نگهدار میزنه ندارم ، ولی مهدی سامع زندان بوده

رادیو همبستگی: بله

فریبرز سنجری: چطور میشه برایش یک چارت تشکیلاتی درست کرد و

رادیو همبستگی: تو مرکزیته

فریبرز سنجری: توی مرکزیت شهر گروه جنگل ، در حالیکه خودش هنوز هم زنده است و می‌گه اصلا چنین مرکزیتی وجود نداشته و منم اصلا جزء اش نبوده ام .

رادیو همبستگی: بله منم باهانش صحبت کردم ، البته حاضر به مصاحبه نشد ولی اعتقاد این بود که خیلی بزرگ نمایی شده در مورد وضعیت من در این کتاب. آقای سنجری شما احتمال نمیدهد که چون تو بخشی از کتاب قبلی انوش صالحی هم بود وقتی رجوع میده به کتاب چاپ نشده ، یعنی همین کتابی که الان چاپ شده ، خیلی جاها توی زیر نویس ، این می‌گه که شخصی از اعضای سازمان چریکها که بهرحال رابط بین تهران و جنگل بوده ، اونجا دیکر اسم حمید اشرف نیست . شما احتمال نمیدهد که ، احتمال را می‌گم ها، که این نوشته حالا حمید اشرف نبوده باشه یکی از بچه های دیگه سازمان بوده و به نوعی به اصطلاح چه در ضربات خونه های تیمی بدست ساواک افتاده باشه یا مثلا موقع تخلیه خونه های تیمی موقع فرار کسی با خودش برده باشه و بعد هم بنوعی " از سر لطف " داده باشه به آقای انوش صالحی ؟

فریبرز سنجری: ببینید، اصلا ، نه ، ببینید شما می‌تونید بعنوان کسی که تحقیق داره میکنه همه زوایای مختلف مسئله را توی ذهنتون بیارید ، ولی اصلا به این فکر نکنید که ممکنه این نوشته نوشته ایی باشه از یکی از بچه های فدایی . اولاً، اطلاعاتی که در این کتاب نوشته شده را هر کسی نداره . این اطلاعات اطلاعاتی

جعلی بودن این کتاب واقعا تاکید بکنه ، نگارش این کتاب با دو کتابی که یا دو جزوه ایی که از حمید اشرف باقی است متفاوت است ؛ یعنی هر کسی که دستی به قلم داشته باشد و این سه تا مطلب را کنار هم بگذاره و بخونه میبینه که در آن دو نوشته ، یعنی در "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" و بعد "جمع بندی سه ساله" ، حمید اشرف کسی است که خیلی با فاکت ، روشن و کوتاه حرفش را میزنه میره . اصلا اهل داستان سرایی نیست . در حالیکه در این حماسه سیاهکلی که چاپ شده ، نویسنده هرکس هست یک داستانسراست . مثلا، اصلا این صحنه را من برای شما حالا، این جمله را من از ذهنم می‌گم . می‌گه که من فرهودی را، رفیق شهید احمد فرهودی ، می‌گه من او را پیاده کردم و دیگه نماندم تا ببینم چگونه علی اکبر صفایی رفیق قدیمی اش را در آغوش میکشد و مثلا این دوتا چگونه مثلا اشک شوق ازشون جاری میشه که هم را بعد از سالها دیدند . اصلا! با روحیاتی که از حمید اشرف که همه میشناسند و با دو نوشته ایی که از آن بوده ، این نگارش ، این شیوه و این سبک کار مال اون نیست ! یا مثلا در یک موردی می‌گه که نمیدونم رفیق محدث قندچی کنار آتش نشسته بود و چوب ها را می شکست و به آتش ، روی آتش میانداخت و بعد فکر میکرد به مثلا ایرج صالحی که گم شده بود . این نگارش نگارش اون نیست !

همانطور هم که خودتون گفتید ، اصولا حمید اشرف کسی است که به مسائل امنیتی و مسائلی که ممکن است ، هرگونه اطلاع بیشتر به دشمن دادن حساس بوده و با تجربه سیاسی ای هم که داشته همیشه روی این مسائل تاکید کرده . کسانی هم که باهانش کار مبارزاتی کردند و میشناسندش میدانند که خودش این را عملی میکرد ، رعایت میکرد و هم به دیگران تاکید میکرد که رعایت کنند. برای اینکه در این چیزی که به اسم حمید اشرف چاپ کردند شما موارد متعددی را می بینید که آدمها را بدون مسئولیت داره رو میکنه . مثلا خواهر رحیم سماعی زنده است موقعی که این جزوه را که مدعی اند حمید اشرف نوشته ، که البته مال حمید اشرف نیست ، موقعی که این جزوه را نوشته مثلا میگن که بین سال ۵۰ تا ۵۲ است . خب در این فاصله خواهر رحیم سماعی زنده است ولی در این جزوه نوشته میشه که مثلا چیز ها را، کاپشن ها را با چرخ خیاطی اون درست کرد.

رادیو همبستگی: بله

فریبرز سنجری: یا مثلا راجع به همسر رفیق شهید سعید کلاتری می‌گه که رابط بود و از زندان خبر میاورد برای رفقا . خب اینها همه زنده بودند . کی میتونه باور کنه که یک آدمی که رهبر یک سازمان مخفی ، زیر زمینی و همه قواعد امنیتی را هر

نکته پایانی را خیلی کوتاه بگویند و از تون خواهش می کنم بعد از نکته پایانی همون پشت خط باشید که ما صحبت بکنیم با شما، البته نه روی خط. نکته پایانی را بفرمائید بعد اگر ممکنه زیر...

فریبرز سنجرى: نمیدونم چند دقیقه وقت دارم برای نکته پایانی

راديو همبستگی: شما می توانید تا سه دقیقه جمع بندی کنید.

فریبرز سنجرى: ببینید من در سه دقیقه اگر بخواهم صحبت را جمع بندی بکنم ، این کتاب به هیچ وجه نوشته حمید اشرف نیست . اطلاعات امنیتی ای که میده با شناختی که از حمید اشرف موجود است در تعارض است . سبک نگارش اش با جزوه هایی که از حمید اشرف باقی مانده در تعارض است . منابعی که این کتاب را بدست انتشار دادند خودشون برخی هاشون واقعا چهره های معلوم الحالی هستند. اصلا همیشه روی هیچ کدام از صحبت هاشون تکیه کرد و باور داشت و اینها. در نتیجه اگر قرار است که در یک کلمه بگم ، این یک سند سازی جعلی است ، یک کتاب سازی خیلی مشمئز کننده ای است برای خراب کردن سازمان فدایی ، برای خراب کردن چهره های سازمان فدایی ، برای خراب کردن حمید اشرف، و اشاعه یک سری چیزهای نادرست بنام حمید اشرف در میان جوان ها که باید در مقابلش ایستاد ، باید همه فعالین جنبش کمونیستی این توطئه را افشاء کنند و من از همه ، آنطور میگویند از کسانی خواستید که همکاری نکردند، اتفاقا باید از همه خواست که بیان و همکاری کنند و هر چه که میتوانند با فاکت ها و مدارک جدیدتر ثابت کنند ، نشان بدهند که این کتاب جعلی است و جوان ها را بهشون هشدار بدهند که وارد یک چنین چیزی نشوند .

البته من در این لحظه آخر بگذارید یک نکته هم بگم، ما در روز شنبه چهار فوریه در شهر شما یک مراسمی به مناسبت سیاهکل داریم . آنجا یک جلسه پرسش و پاسخ وجود دارد، سخنران اش هم خود من هستم ، که در نتیجه اگر این صحبت هایی که شد برای شنوندگان رادیوی شما هر سنوالی ایجاد کرده باشد، من آنجا هستم و می تواند در هوسبی ترف (Husbyträff) این (مراسم) ساعت شش بعد از ظهر است، و پرسش و پاسخ هم آزاد است، من می توانم به هر سنوالی که در این زمینه مطرح شده بپردازم و در حد خودم پاسخ بدم.

راديو همبستگی: بسیار خوب. من از شما ممنونم.

خب مینشست و اون را تکمیل میکرد . چرا بره وقتش را بگذاره صرف چی بکنه؟ حماسه سیاهکلی که یک داستانسرای است و هیچ تجربه ای را واقعا منتقل نمیکنه . از سوی دیگر ، در سال ۵۲ که ادعا میشه مثلا به هر حال این کتاب باید همون موقع ها نوشته شده باشه ، این جزوه، حمید اشرف بخاطر نقشی که در سازمان فدایی داشته شدیداً مشغول بوده ، فرصت خیلی کارها را نداشته .

ببینید سازمان فدایی در سال ۵۲ بزرگترین عملیات های نظامی اش را انجام داده و با هجوم وسیع روشنفکران انقلابی مواجه شده، مثلا اگر در سال ۵۱ ما با کمبود نیرو ممکن بود مواجه بشیم یا مواجه بودیم. در سال ۵۲ اصلا کمبود نیرویی وجود نداشت . از زیادی نیرو (بقول معروف) در مضیقه بودند رفقا، که این نیروی زیاد را چه جوری سازمان بدهند، چطوری آموزش بدهند . بعدها حتی در یک مقطعی ما حتی سازمان عضوگیری جدید را ممنوع کرد. بخاطر این یورش و این هجوم نیروهای جدید به سازمان . خب تو چنین فضایی چطوری میتونه بشینه داستانسرای کند که فلانی نشسته بود داشت چوب میانداخت تو آتش و فکر میکرد به اینکه دوستش چی شده ؟

راديو همبستگی: بله، من

فریبرز سنجرى: حالا یک نکته دیگه، بفرمائید

راديو همبستگی: نه بفرمائید شما اگر نکته ای دارید.

فریبرز سنجرى: یک نکته دیگه هم بگم، برخی نکات توی این کتاب هست ، مثلا همین تاکید بر اینکه مثلا یک نفر بنام ایرج صالحی ، همین که گفتم چوب میانداخت و بهش فکر میکرد ، این تاکید این است که اولاً ایرج صالحی زنده است ، الان هم داره زندگی میکنه توی همین رژیم و آنها هم ، چیه؟ ارزش بی اطلاع نیستند و اینجور تاکید کردن روی این ، بعد هم این حرفها را به صفایی فراهانی نسبت دادن که اون میگه که اون یک انقلابی دو آتشفه است در حالیکه همان موقع همه میدانستند که جا زده و رفته داره زندگی اش را میکنه ، یک چهره ایی از صفایی ارائه میدهد که برای یک جوانی که تازه میخواند وارد مبارزه بشود چهره ای منفی است . حالا اینکه چه کارها و چه برخوردهایی بعدها با این آدمها بکنند و چه استفاده هایی ازشون بکنند و یا چه نقش هایی بعدها بهشون بدن که یک بحث دیگه ای است. بفرمائید.

راديو همبستگی: من خواستم سنوالم پایانی را ، اگر نکته ایی فکر میکنید که گفته نشده یا سنوالی که باید مطرح میشد یا فکر میکنید چیزی هست که بگویند ، من از تون خواهش میکنم که

است که افرادی مثل حمید اشرف دارند . چون کسانی که مثلا میگه من رفتم کوه ، اینجوری شد ، این را دیدم ، اون را بردم ، این وسایل را از این ور بردم به آن ور ، اینها کارهایی است که مثلا حمید اشرف ، اسکندرزادقی نژاد ، اسکندر رحیمی ، این تپ ها انجام میدادند و هر کسی نمی تونه ، مثلا اینطوری نیست که یک ، به قول معروف، سمپاتی بیاد و یک سری اطلاعات را شنیده ، برای خودش داستان بنویسه. نه ، این یک کتاب سازی است و حالا کسانی هم که چاپش کردند و کسانی هم که بر اساس آن کتاب نوشتند خب هنوز زنده اند و خودشون یک ادعاهایی میکنند . مثلا یکیشون میگه این کتاب از سال ۶۱ دست من است ولی هیچ یک از دوستانش نمیدانند که این از سال ۶۱ دست اون است چرا نداده بقیه بخوانند . یکیشون ادعا میکنه که در سال ۶۲ اصلا در ایران یک هسته انقلابی آن را چاپ کرده . ببینید مردم ما یک چیزی دارند میگن که "یک چیزی گفتم منم قبول کردم ، اصرار کردم شک کردم ، قسم خوردی یقین کردم دروغ میگى . " این وصف حال اینهاست الان . اینها الان در تکاپو و اون تلاش های مذبحخانه ایی که شروع کردند برای اینکه ثابت کنند که این کتاب مال حمید اشرف است، نوشته حمید اشرف است به یک دروغ های جدیدتری متوسل میشن مجبور هم هستند بشوند ها. اصلا این امر تردیدناپذیر است، اصلا همیشه، کسی نمیتونه وارد یک چنین داستانی بشه و بعدا دروغ نگو . اینها الان هر کدام یک چیزی میگویند که با هم فرق دارد و اینها هم این کتاب را چاپ کردند. بعد حالا فرض کنیم که یک نفر در سازمان فدایی این جزوه را داشته . خب، این جزوه بالاخره تو آن سازمان فدایی در نسخه های دیگری هم ، در شاخه های دیگری هم باید میبود دیگه. چرا در آن جاها هیچ اثری از این نیست ؟ بالاخره کسانی که از آن دوره زنده مانده اند بالاخره یک نفر باید میبود که اینو میخواند . آنها هم که هیچ کدام چنین ادعایی نمی کنند و چنین چیزی را ندیدند . بعد از این، وقتی میگویند این نوشته حمید اشرف است ، خب حمید اشرف که ما وقتی برگردیم به سازمان فدایی و تاریخ سازمان فدایی را نگاه کنیم در فاصله سال ۵۰ تا ۵۲ دو تا جزوه به اسم حمید اشرف منتشر شده ، یکی همون "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" است ، دیگری "جمع بندی سه ساله" . این جمع بندی سه ساله، خودش میگه من میخوام در ۷ قسمت بین ۵۰ تا ۵۲ را تجربیاتش را در اختیار بچه های جدید بگذارم که وارد سازمان میشن. این را نوشته، خب، این جزوه خودش کامل نیست ، یعنی هر کس جمع بندی سه ساله را بخونه میبینه که این اصلا نتونسته از سال ۵۰ هم حتی یک کم فراتر بره و وارد ۵۱ ، ۵۲ ، ۵۳ بشود که بخواد تجربه منتقل کنه . در نتیجه اگر حمید اشرف میخواست واقعا جزوه جدیدی بنویسه ،

پیرامون مرگ رفسنجانی،

یکی از سمبل های کریه

جمهوری اسلامی!



روز یکشنبه ۱۹ دی ماه ۱۳۹۵، عمر سراسر جنایت آمیز و ننگین هاشمی رفسنجانی یکی از تبهکارترین سمبل های رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، یکی از بانیان اصلی رژیم می که با یاری و حمایت امپریالیست ها به

قدرت رسیده است، به پایان رسید. رژیم جمهوری اسلامی به خاطر از دست دادن یکی از صادق ترین عناصر خدمتگزار خود که تا آخرین لحظه حیاتش یک دم از کوشش برای حفظ نظام استعمارگرانه حاکم کوتاهی نکرد، سه روز عزای عمومی اعلام نموده است.

رفسنجانی، سمبل برجسته تمامی جنایاتی است که رژیم جمهوری اسلامی از اولین روز سر کار آمدن خود با حمایت امپریالیست ها به طور بی وقفه علیه کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان و خلق های تحت ستم و علیه جنبش انقلابی مردم ایران، مرتکب شده است. از ایفای نقش کلیدی و حساس در رکاب خمینی جلاد برای سرکوب انقلاب توده ها و تحکیم پایه های رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، تا کارگردانی سلاخی جوانان در جبهه های خون و جنایت جنگ امپریالیستی با عراق، از قاطعیت در نسل کشی ده ها هزار تن از پاکترین فرزندان خلق در سراسر سال های دهه ۶۰، تا ریاست مجلس ضد خلقی شورای اسلامی و نقش آفرینی در افتضاح ایران گیت، از تایید و مشارکت مستقیم در قتل عام هزاران زندانی سیاسی در سال ۶۷، تا ۸ سال ریاست جمهوری دوران به اصطلاح بازسازی و ایجاد زمینه برای گسترش نفوذ هر چه بیشتر سرمایه های امپریالیستی و به تبع آن فراهم نمودن شرایط غارت منابع ایران و استثمار هر چه شدیدتر کارگران و به خاک و خون کشیدن آنان توسط سرمایه داران خارجی و داخلی، از ریاست مجمع تشخیص مصلحت تا عضویت و ریاست مجلس خیرگان به مثابه ابزارهای سرکوب و پایمال کردن حقوق مردم رنجیده ایران و بالاخره جلوس به مقام یکی از ثروتمندترین سرمایه داران رذل و صاحب یک مافیای بزرگ اقتصادی که از خون محرومان ارتزاق می کند، همه و همه توصیف گر گوشه ای از تبهکاری ها و جنایات این مهره کریه و ننگین طبقه استثمارگر حاکم در چند دهه اخیر می باشند.

وی در طول ۸ سال ریاست جمهوری، با اجرای برنامه های امپریالیستی موسوم به "بازسازی پس از جنگ" و تحمیل قراردادهای ناصرالدين شاهي، ميليون ها تن از کارگران و دهقانان و ديگر توده های ستمدیده را به باتلاق فقر و گرسنگی پرتاب کرد و جیب اربابان امپریالیست و خونخوار خود را به بهای تاراج هست و نیست مردم ایران هر چه بیشتر پر نمود. نقش کثیف و جنایتکارانه وی در اجرای برنامه های نهادهای امپریالیستی نظیر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در ایران زیر نام "گسترش اقتصاد آزاد" از یاد رفتنی نیست؛ و مردم مبارز ایران می دانند که

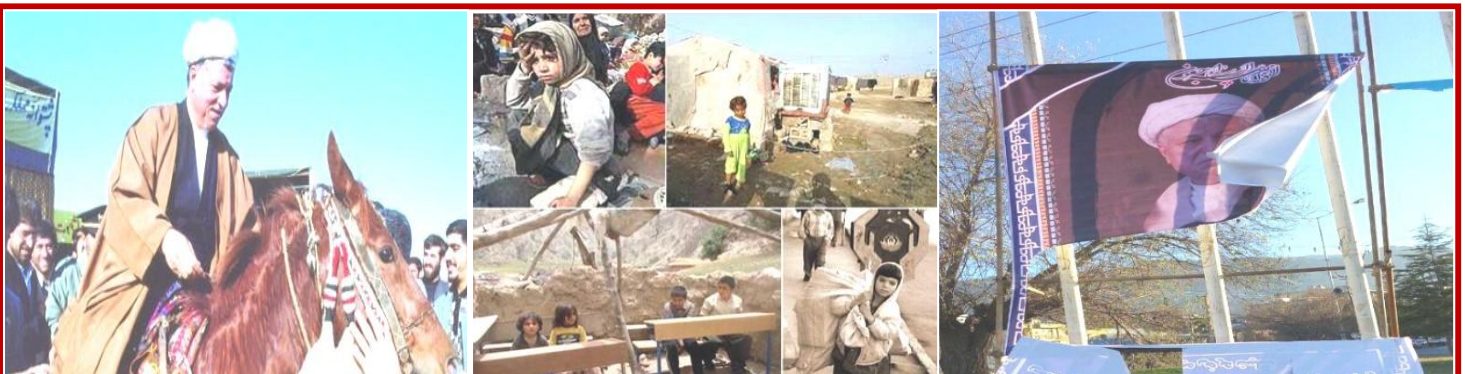
این مهره جمهوری اسلامی چگونه با اجرای اوامر قدرت های امپریالیستی صد ها هزار تن از کارگران و خانواده های آن ها را به کام بیکاری، گرسنگی و فحشا و مرگ تدریجی فرستاد. تنها دشمنان آزادی و دشمنان مردم، تنها مرتجعین و استعمارگران و اعوان و انصارشان هستند که با دناوت تمام در رثای رفسنجانی جنایتکار به سوگ نشسته و به کمک و یاری بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیسم با تمام توان می کوشند تا به ویژه در اذهان نسل جوان از چهره هار و کریه رفسنجانی به عنوان یکی از سگان زنجیری امپریالیسم و بورژوازی وابسته حاکم بر کشور ما، سیماي یک "سیاستمدار ملی"، "مردمی"، "اصلاح طلب"، "معتدل"، "واقع بین" و... ترسیم کنند.

در تبلیغات کثیف و فریبکارانه پسا مرگ رفسنجانی جنایتکار که یک سرش به وزارت خارجه امپریالیسم آمریکا و میدیای دروغگو و فریبکار غرب می خورد و سر دیگرش به آخور تمامی تفاله ها و نوکران بورژوازی و رژیم نگهدارها وصل می باشد، کوشش می گردد تا تمامی جنایات و نقش آفرینی این مهره رژیم سیاه جمهوری اسلامی در طول ۲۸ سال گذشته در تشدید و گسترش فقر و فلاکت در جامعه و نکت هائی که گوشه ای از آن ها گاه در میدیای خودشان هم منعکس می شود، لاپوشانی گردد. اما حتی تمامی این تبلیغات فریبکارانه، قادر به فریب مردم و جوانان آگاهی نیست که با پوست و گوشت خود تجلیات هلاکتبار حاکمیت نظام استثمار و ستم و سرکوب جمهوری اسلامی که رفسنجانی یکی از برجسته ترین سمبلهایش بود را لمس و حس می کنند.

زنان و مردان و مادران و پدرانی که از قتل عام دهه ۶۰ و گورستان های بی مرزی که رفسنجانی و رژیمش در سراسر کشور بر پا کردند، هنوز از چشم های شان خونابه روان است، کارگران و زحمتکشانی که در اثر سیاست های امپریالیستی دیکته شده به رفسنجانی و رژیمش به زیر خط فقر و گرسنگی و خط بقا و فنا پرتاب شده و به "گورخواب" های امروز بدل شده اند، و بالاخره تمامی قربانیان رژیم ظلم و ستم، رژیم زن ستیز و ضد کارگر، رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی، یعنی اکثریت مطلق آحاد جامعه تحت سلطه ما، هیچ گاه فریب تبلیغات ننگین کنونی در مدح رفسنجانی معدوم را نخواهند خورد. بیهوده نیست که این اکثریت عظیم و خاموش هم اکنون با پوزخند به تبلیغات ارتجاعی جاری می نگرند. آن ها عکس های بزرگ تسلیت وی در شهرها را پاره کرده و او و رژیمش را در سیل طنز ها و ناسزاهای خود به سخره گرفته اند. چرا که در قلب آنان مرگ هاشمی رفسنجانی، چیزی فراتر از مرگ یکی از تبهکارترین سگان زنجیری امپریالیسم در ایران نیست. این توده عظیم در انتظار فرارسیدن روز سرنگونی تمامیت دستگاه ظلم و سرکوبی که رفسنجانی یکی از پایه های آن بود، خنجر های آبی را صیقل می دهند.

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!
نابود باد نظام سرمایه داری در ایران و سراسر جهان!
پیروزباد انقلاب! زنده باد کمونیسم!

چریکهای فدائی خلق ایران
۲۰ دی ماه ۱۳۹۵ - ۹ ژانویه ۲۰۱۷



یکی از اسب های خانواده رفسنجانی

رشد وحشتناک فقر در دوره رفسنجانی

پاره کردن عکس رفسنجانی پس از مرگش توسط مردم

مذهبی و عقب‌افتاده مخالف "مسلمانان" است. او با هر آن کس که همسان "انسان ایده‌آل او"، که مردی سفیدپوست، مرفه، تندرست، مسیحی و غیرهمجنس‌گراست - نباشد ضدیدت دارد، آنان را که از سلامت بدن برخوردار نیستند به تمسخر می‌گیرد و می‌خواهد توده‌های تحت ستم را از بیمه نیم‌بند دولتی محروم سازد. او فردی است که می‌خواهد تا با آن چه در توان دارد راه را برای یک‌تازی سرمایه آزاد گذاشته و حاکمیت بدون چون و چرای سرمایه را در هر گوشه از جهان برقرار سازد. او حتی نمی‌تواند ببیند که از بار دشواری‌های بسیاری که ایالات متحده آمریکا برای کوبا و مردم این کشور در خلال ۶۰ سال به وجود آورد، حتی کمی کاسته شود.

نویسندگان نامه سرگشاده - افرادی که بسیاری از آنان خود را "لیبرال" می‌خوانند - گویا بدون توجه به جایگاه سیاسی و اقتصادی ترامپ از او طلب یاری در مقابل جمهوری اسلامی دارند. اینان در نامه خود از "دیدگاه‌های صریح" ترامپ در "اعتراض به توافق اتمی" اواما با "حاکمان جمهوری اسلامی ایران" گفته و می‌نویسند:

"در سال ۲۰۰۹، میلیون‌ها ایرانی خواهان دمکراسی به خیابان‌های تهران آمدند و خواستار حمایت رییس‌جمهور اواما از اعتراضاتشان شدند. در پاسخی ناامیدکننده، دولت رییس‌جمهور اواما در یک جهت‌گیری غیرقابل‌باور و با چرخشی ۱۸۰درجه‌ای نسبت به همه ارزش‌های بنیادین ایالات متحده آمریکا، هم‌زمان با به گلوله بسته شدن تظاهرکنندگان در خیابان‌های تهران، مشغول نامه‌نگاری پنهانی با آیت‌الله خامنه‌ای رهبر مادام‌العمر ایران بود." (تاکید از من است)

بدین گونه نویسندگان نامه از ترامپ می‌خواهند که با در نظر داشتن "ارزش‌های بنیادین ایالات متحده آمریکا" - پخوان ارزش‌های بنیادین طبقه حاکم در آمریکا - که گویا در دوران اواما "در یک جهت‌گیری غیرقابل‌باور و با چرخشی ۱۸۰درجه‌ای" نسبت به آن‌ها عدول شده بوده به یاری توده‌های ستمدیده ایران شتافته و با استفاده از امکانات موجود حاکمیت جمهوری اسلامی را هدف حملات خود قرار دهد! اینان در این جا چنان سخن می‌گویند که گویا دیگر روسای جمهور ایالات متحده در رابطه با "ارزش‌های بنیادین" این کشور رویه‌ای دیگرگون داشته‌اند!

از سال‌های دور و آن چه که این "ارزش‌های بنیادین" و حافظان آن بر سر سرخپوستان بومی آمریکای شمالی و بر سر سیاهپوستانی که به عنوان برده به این کشور آورده شده و یا در کنار سفیدپوستان در این کشور به دنیا آمدند، آوردند بگذریم و به همین دهه‌های اخیر بپردازیم.



بوی گند عجز و لابه خائنه چاپلوسان سرمایه!

گونه نامه‌ها بسیارند و این گونه "خواسته‌ها" که نویسندگان نامه‌ها خود نیز می‌دانند هیچ گاه به عمل درخواهد آمد فراوان. اما شاید تنها اثر این گونه نامه‌ها (به ویژه سرگشاده‌های شان) آن است که به بخشی از افکار عمومی چنین القاء می‌شود که گویا مخاطبان نامه‌ها نمی‌دانسته‌اند وضع چگونه بوده و در مورد مشخص چه می‌گذرد. چنین نامه نگاری هائی چنین القاء می‌کند که از قرار، دریافت‌کننده نامه پس از دریافت و خواندن آن نامه از شرایط آگاه شده، و شاید هم از کرده خویش پشیمان گشته، سر عقل آمده و در راه اجرای خواسته‌های نامه‌نگاران (هر چند درست و عملی) گام بردارد! و البته می‌دانیم که واقعیت چنین نیست!

اما مخاطب نامه این بار کیست، عریضه‌نویسان با او چه برخوردی دارند و آن چه از او طلب می‌کنند کدام است؟

مخاطب نامه این سی نفر دونالد ترامپ فردی است که نام او از پروسه انتخاباتی ایالات متحده آمریکا بیرون کشیده شده و چند روز دیگر دوره چهارساله ریاست جمهوری خود را آغاز می‌کند. ترامپ فردی است که میلیاردها دلار ثروت دارد و همین ثروت بیکران او - که از "برکت" استثمار کارگران و کارمندان به دست آمده است - از عواملی بود که به او در به چنگ آوردن مقامی که در روبرو دارد یاری شایان نمود. در همین چند ماه و در رهگذر مبارزات انتخاباتی، رهگذری که در طول آن کاندیداها چهره‌ای بزرگ شده از خود نشان می‌دهند، ترامپ نشان داد که شارلاتان نژادپرست و عنصر ضد زن و پستی بیش نیست. او فردی است که ضد پنهاننده و ضد مهاجر است. اما هم‌زمان خواهان آن است که از توده‌های محروم در کشورهای خودشان برای بالا بردن سود سرمایه بهره‌برداری شود. او ضدزنی است که با آگاهی تمام زنان را بازیچه‌هایی در راه ارضاء تمایلات مردسالارانه و جنسی خود می‌بیند. او ضدیتی حل‌نشده با همجنس‌گرایان دارد و در پی آن است که آنان را از تمامی حقوقی که در اثر دهه‌ها مبارزه به دست آورده‌اند محروم سازد. او فردی است که با حرکت از جایگاهی

"نامه سرگشاده گروهی از ایرانیان مخالف حکومت به دونالد ترامپ را خوانده و لازم دیدم به چند نکته در باره آن اشاره کنم. گرچه نویسندگان نامه "لیبرال" معرفی شده اند و کوشیده اند که از مفهوم ظاهری این عنوان (یعنی طرفدار آزادی) در ذهن خواننده ناآگاه سوء استفاده کنند، اما سیاست مذبذومی که در نامه آن‌ها خودنمایی می‌کند به علاوه نادانی و ساده اندیشی آن‌ها هر لیبرالیسمی را پشت سر گذاشته است. در این نامه ۳۰ نفر به اصطلاح "لیبرال" و محافظه‌کار ایرانی "مخالف جمهوری اسلامی" دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آتی ایالات متحده آمریکا را مورد خطاب قرار داده و خواسته‌های خود را با او در میان گذاشته‌اند. بد نیست که برای روشن شدن اذهان نگاهی به محتویات این نامه کرده تا بهتر متوجه شویم که "مخالف حکومت" بودن این گروه از ایرانیان از چه قماش است.

می‌دانیم که مدت مدیدی است که نامه‌نویسی به این و آن (هم سرگشاده و هم سر بسته آن) در میان ایرانیان مرسوم شده است. به این یا آن رئیس حکومت، به این یا آن نماینده مجلس، به این یا آن رهبر، این یا آن سازمان نامه می‌نویسند، نظرات خود را مطرح کرده و خواسته‌های خود را با وی مطرح می‌کنند. : شرح آن چه را که در سیاهچال‌های جمهوری اسلامی می‌گذرد برای خامنه‌ای مطرح کرده و از او می‌خواهند به این فجایع پایان بخشد! به رئیس سازمان ملل متحد نامه نوشته، برای او از آن چه که در جمهوری اسلامی می‌گذرد گفته و از او می‌خواهند کاری کند که جمهوری اسلامی به جنایات خود پایان بخشد. به روحانی نامه نوشته و از او می‌خواهند که آستین بالا زده و کاری کند که هموطنان تحت ستم ما ناچار نباشند که از فرط فقر و نداری شب‌ها در قبرستان‌ها و داخل قبرهای خالی بخوابند. خطابه‌ای به نتان یاهو نوشته، برای او از زندگی اسفبار فلسطینی‌ها در نوار غزه گفته و از او می‌خواهند کاری کند که رژیم صهیونیستی اسرائیل دست از استثمار مضاعف محرومان و دردمندان فلسطینی بردارد. به اواما نامه نوشته، وعده‌های انتخاباتی‌اش را به یاد او آورده و از او می‌خواهند به وعده‌هایش عمل کند. از این

آیا اینان به همین گونه در فردایی که به فرضی ناگوار ایالات متحده به ایران حمله ور شود از "سربازان شجاع آمریکایی" یاد و پشتیبانی نخواهند کرد؟

و اما خواسته‌های نویسندگان نامه از ترامپ چیست؟ در این نامه از جمله آمده است:

"ما از رئیس‌جمهور منتخب می‌خواهیم که این پیام آشکار را بفرستد که ایالات متحده **افزایش تهدیدات** جمهوری اسلامی ایران علیه شهروندان خود و همسایگانش را تحمل نخواهد کرد." (تاکید از من است)

آیا این جمله به این معنا نیست که "تهدیدات جمهوری اسلامی ایران علیه شهروندان خود و همسایگانش" در حد کنونی قابل قبول است و ترامپ تنها نمی‌بایستی "افزایش" این تهدیدات را تاب آورد!!!؟ و اصولاً با استناد به کدام شواهد می‌توان از "مخالفت" امپریالیسم آمریکا با این "تهدیدات" بویژه علیه توده‌های تحت ستم ایران دم زد و به آن باور داشت؟

پس از این نویسندگان نامه "شاه" کار دیگری زده و می‌نویسند:

"ما از دولت آینده می‌خواهیم که یک رژیم جامع تحریم را علیه **آن گروه از مقامات ایرانی** که ناقض حقوق ایرانیان در ۴ دهه‌ی گذشته بوده‌اند تدوین کند." (تاکید از من است)

باید رو به نویسندگان این نامه کرده و از آنان پرسید که این کدام گروه از مقامات جمهوری اسلامی هستند که بنا به نوشته آنان در چهار دهه گذشته ناقض حقوق ایرانیان نبوده‌اند!! آیا این جمهوری اسلامی در تمامیت آن نیست که در تمامی دوران حکمروایی خود "ناقض حقوق ایرانیان" بوده است؟!

در ادامه نویسندگان نامه خواسته بزرگ خود را چنین بیان کرده‌اند:

"ما از دولت جدید می‌خواهیم که از ایرانیان طرفدار دمکراسی که هدفشان جایگزین کردن رژیم خمینیست تهران با یک

حکومت مبتنی بر دمکراسی لیبرال است، پشتیبانی کند." (تاکید از من است)

و این بدون شک به این مفهوم است که نویسندگان نامه - یک جمع سی نفره - خود را نه تنها نماینده "ایرانیان طرفدار دمکراسی" قلمداد و عرضه کرده‌اند بلکه حتی از جانب آنان خواهان برقراری "حکومت مبتنی بر دمکراسی لیبرال" در تهران با پشتیبانی ایالات متحده آمریکا و رئیس‌جمهور میلیاردر، نژادپرست، زن‌ستیز، مهاجرستیز، پناهنده‌ستیز، همجنس-گراستیز، ضدضعیف و می‌باشند!

در پایان نویسندگان نامه در برابر ایالات متحده آمریکا و رئیس‌جمهور آن، دونالد ترامپ این چنین خواسته‌ای مطرح کرده‌اند: "زمان آن فرا رسیده که **ایالات متحده** به جای مذاکرات محرمانه با حاکمان فاسد و

شاید در نگاه نخست چنین به نظر آید که نویسندگان نامه سوراج دعا را کم کرده و از ترس عقب‌جراره به مار غاشبه پناه برده‌اند؛ اما واقعیت چیز دیگری است. اینان نه با بهره‌کشی و ستم، نه با تهی کردن مغزها، نه با کاربرد ربا و تزویر و نه با فشار و اختناق هیچ گونه تضادی ندارند، تضاد اینان با این و با آن مهره ستمگر است. اینان خواهان بودن در قدرتند و درست از این روست که رو به مجری کنونی امیال ارباب بزرگ کرده و از آمریکای تحت رهبری ترامپ درخواست می‌کنند که دست به جابه‌جایی مهره‌ها زده و آنان را در بازی قدرت شرکت دهد. در این راه آنان کوچکترین ابایی از آن ندارند که تلاش کنند بر چهره منور ترامپ ماسکی انسانی زده و او را به نادرست "دوست" و "غم‌خوار" توده‌های محروم جا بزنند.

متحده از آزادی و دمکراسی در ایران لطمه وارد آمده است." (تاکید از من است)

آری! اینان سیاست‌های "دولت آمریکا" را تنها در خلال هشت سال اخیر "غلط" ارزیابی می‌کنند گویی که در دوران پیش از این هشت سال "دولت آمریکا" از توده‌های ما و از دیگر توده‌های محروم جهان در راه رسیدن به "آزادی و دمکراسی" در کشور خود حمایت کرده است!

در ادامه نویسندگان نامه از تروریست‌های "اسلامی" (وابستگان به جمهوری اسلامی، القاعده، داعش، حماس و حزب‌الله لبنان) سخن می‌گویند بدون آن که در مورد چرایی و چگونگی به وجود آمدن این جریان‌های سخنی بگویند، وابستگی غیر قابل انکار این جریان‌ها به امپریالیسم را به جناب ترامپ گوشزد کنند و بدون آن که حتی اشاره‌ای در مورد دیگر "جریان‌های تروریستی - جریان‌های تروریستی غیراسلامی و بزرگترین تروریست‌های جهانی یعنی دولت‌های تروریستی به سان حکومت‌های ایالات متحده و اسرائیل - کرده باشند!

"شاه" کار نویسندگان در جمله بعدی است. آن جا که می‌نویسند:

"تقسیم تروریست‌ها به خوب و بد و مذاکره و امضای قرارداد با حکومتی که از گروه‌های تروریستی نظیر حماس و حزب‌الله - که

هزاران سرباز شجاع آمریکایی را در عراق و لبنان به قتل رسانیده‌اند -

پشتیبانی می‌کند و هنوز بر جایزه قتل نویسندگان و روزنامه‌نگاران در کشورهای دیگر اصرار دارد، فقط و فقط به تقویت رژیم اسلامی تهران منجر خواهد شد و زمینه‌ساز فجایعی به مراتب دردناک‌تر خواهد بود." (تاکید از من است)

آری، در این جا از متجاوزان ایالات متحده به عنوان "سربازان شجاع آمریکایی" در عراق و لبنان (!!) یاد می‌شود! این است مفهوم واقعی "لیبرالیسم" عریضه نویسان وطنی!

نویسندگان لیبرال پناه این نامه در حالی از یک عنصر تهکار و استنمارگر خواهان وفاداری به "ارزش‌هایی بنیادین" آمریکایی و حمایت از مردم ایران شده‌اند که همپالگی‌های همین جناب در راه حفظ و گسترش دستاوردهای این "ارزش‌های بنیادین" در ایالات متحده آمریکا با توسل به کودتایی مرگ‌بار دولت مصدق را سرنگون کرده و بازگشت شاه مستبدی چون محمدرضا پهلوی به قدرت را ممکن ساخت.

درست در این رهگذر بود که سال‌های زمامداری ریگان، بوش پدر، کلینتون و بوش پسر در زمره سیاهترین سال‌ها برای بسیاری از توده‌های جهان تلقی می‌شود.

درست "احترام" به این "ارزش‌های بنیادین" بود که به آن منجر شده بود که ایالات متحده آمریکا خود را ناچار می‌دید در کنار رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی ایستاده و نلسون ماندلا و دیگر مبارزان این کشور را تروریست بخواند.

شاید بد نباشد که در راه درک بهتر دستاوردهای این "ارزش‌های بنیادین" و حافظان آن رو به توده‌های هیروشیما و ناکازاکی کرده و از آنان بیرسیم که آن‌ها را که با توسل به بزرگترین حمله تروریستی دو بمب اتمی در سال ۱۹۴۵ - دو بمبی که استفاده از آن برای پایان بخشیدن به جنگ جهانی دوم ضرورتی نداشت - را بر سر توده‌هایی بیگناه این دو شهر انداختند از کدامین "ارزش‌های بنیادین" دفاع می‌کردند.

باید توده‌های قهرمان ویتنام را مورد پرسش قرار داده و از آنان بیرسیم که بمباران‌های گسترده، ناپالم‌های مرگبار و جنگ شیمیایی ایالات متحده علیه مردم ویتنام چگونه به این دولت متجاوز امکان می‌داد تا از "ارزش‌های بنیادین" این کشور در ویتنام دفاع نماید!

شاید بد نباشد که از مردم شیلی بیرسیم که ایالات متحده و سگ زنجیری آن پینوشه چگونه در راه برقراری این "ارزش‌های بنیادین" یک کودتای خونین همراه با قتل عام آزادی‌خواهان و سال‌ها دیکتاتوری دهشتناک را به توده‌های این کشور تحمیل کردند.

یا راه دور نرویم و همین پرسش را با توده‌های افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و ... در میان بگذاریم!

اما مسئله به این آسانی‌ها نیست چرا که نویسندگان نامه در ادامه عریضه خود این گونه نوشته‌اند:

"امروز، در نتیجه **سیاست‌های غلط هشت سال گذشته**، بسیاری از

آزادی‌خواهان ایران، دولت آمریکا را حامی حاکمان مستبد و غیرانتخابی خود می‌دانند و به امید و اعتمادشان به حمایت ایالات

نیروی سازمان ملل در هائیتی: حافظ صلح یا عامل بیماری!



چندین متخصص و محقق (که برای خود این سازمان کار می کنند) به این سازمان توصیه شد که "برای جلوگیری از زیر سؤال رفتن سازمانی که خود را مدافع حقوق بشر معرفی می کند، بهتر است که سازمان ملل به نقش خود در فاجعه ی وبا در هائیتی اعتراف کند". در نامه ی مزبور گفته شده که "اگر شاکیان فاجعه ی هائیتی در دادگاه بین الملل موفق شوند، آنگاه در به روی شاکیان دیگر در رابطه با نقش سازمان ملل در فجایع پیشین در کشورهای دیگر نیز باز خواهد شد. این مسئله هم از نظر مالی به سازمان ملل ضربه می زند و هم به ادعای آن در رابطه با حافظ صلح و حقوق بشر بودن". (این نقل قول ترجمه ی آزاد از گزارش بازرسان OIOS می باشد) (۱)

واقعیت این است که دخالت نظامی سازمان ملل در هائیتی که عملیات "MINUSTAH" نام داشت، در سال ۲۰۰۴ با هدف سرکوب توده های مردم ناراضی در هائیتی و حمایت از دولت وابسته به امپریالیست ها (که پس از کودتا علیه ژان-برتراند آریستاد (Jean-Bertrand Aristide) در آن کشور به قدرت رسیده بود) انجام شد.

دولت های امپریالیستی هر زمان که منافعشان حکم کند پس از کودتاهای امپریالیستی و دیگر انواع دخالت های امپریالیستی در کشورهای وابسته، نیروهای سازمان ملل را تحت عنوان ادعایی "حفظ صلح" در آن کشورها مستقر کرده اند که نقش واقعی اشان حفظ منافع امپریالیست ها بوده و هست. نیروهای سازمان ملل زمانی منطقه را ترک می کنند که مطمئن بشوند که دولت محلی وابسته به امپریالیسم و نیروهای سرکوب اش میتوانند توده های مردم ناراضی را کاملاً سرکوب و کنترل کنند و برای این کار دیگر نیازی به نیروهای سازمان ملل نیست.

مریم، دکی ماه ۱۳۹۵

زیرنویس:

۱-

The United Nations Office of Internal Oversight and Services (OIOS)

باید آزمایش های متعددی روی آب ضدعفونی شده انجام شوند. تنها پس از مطمئن شدن از اینکه آب مزبور حامل هیچ نوع بیماری واگیردار نیست، میتوان آنرا به رودخانه ها ریخت.

شیوع وبا در هائیتی که در اکتبر ۲۰۱۰ شروع شد، بنا بر گزارش های رسمی بیش از ۸۰۰ هزار نفر را بیمار کرد که از میان آنبوه بیماران بیش از ۹۳۰۰ نفر از آنها فوت کردند. این آمار فقط شامل بیمارانی است که از دولت تقاضای کمک کردند. در صورتیکه بسیاری از روستائیان دورافتاده اصلاً به دولت مراجعه نکردند و بنابراین جزو آمار محسوب نمیشوند. به همین دلیل هم با قاطعیت می توان گفت که مسلماً آمار واقعی خیلی بیش از گزارش های رسمی است، به خصوص که دولت هائیتی دارای سیستمی قابل اعتماد که بتواند آمار دقیق را به دست آورد نبود.

جالب است که سازمان ملل در زمان وقوع اپیدمی، نقش خود را در آن کتمان می کرد؛ واقعیتی که امروز مجبور به اعتراف به آن شده. آنهم در شرایطی که به گزارش گروه های بازرسی سازمان ملل، مخارج پیشگیری از وبا در هائیتی حدود ۳ میلیون دلار ارزیابی شده است در حالیکه این رقم نسبت به بودجه ی عملیات "حفظ صلح" سازمان ملل در هائیتی (که بیش از ۲۵۰ میلیون دلار بود) رقم قابل توجهی نیست. سازمان ملل و رئیس آن "بن کیمون" نقش سازمان ملل در اپیدمی وبا در هائیتی را کتمان کردند. تا اینکه در اکتبر ۲۰۱۵ در نامه

در ماه اگوست ۲۰۱۶ سازمان ملل مجبور شد که اعتراف کند که نیروهای به اصطلاح "حفظ صلح" این سازمان که به هائیتی اعزام شدند، موجب بروز اپیدمی بیماری وبا در سال ۲۰۱۰ در آن کشور گشتند، بیماری ای که حدود صد سال پیش از آن در هائیتی ریشه کن شده بود. این اعتراف به نقش نیروهای سازمان ملل در بحران های محیط زیست و حتی بروز بیماری های واگیردار در کشورهای تحت سلطه؛ در شرایطی اعلام شد که تاکنون گزارش هایی که به ضرر سازمان ملل بوده عمدتاً از دید افکار عمومی جهان پنهان نگه داشته شده اند.

این گزارش به روشنی نشان می دهد که سازمان ملل که دم از دفاع "حقوق بشر" می زند، خود این اصول را زیر پا گذاشته است. نامه های محرمانه ی داخلی سازمان ملل که اخیراً به خارج از این سازمان درز پیدا کردند، نشان می دهند که عدم رعایت بهداشت و روشهای بهداشتی در دفع فاضلاب پایگاه های سازمان ملل در هائیتی منجر به ورود فاضلاب آلوده ی خانه های نیروهای سازمان ملل به رودخانه ی آرتیبونیت (Artibonite) و شروع اپیدمی وبا شده است. بنابر گزارش های داخلی سازمان ملل، شیوه ی کار پایگاه های سازمان ملل در هائیتی بعد از شش سال هنوز تغییر نکرده و فاضلاب آلوده را هنوز هم به رودخانه هایی می ریزند که منبع آب آشامیدنی مردم منطقه هستند. اصولاً آب فاضلاب پیش از ریخته شد در رودخانه، باید ضدعفونی شوند تا انواع میکرب ها و باکتری های بیماری زا از بین بروند، سپس

"ویدئو کلیپ"

نغمه هائی از "شاعر کارگاه ها"، صدائی ماندگار از رفیق کارگر،
چریک فدایی خلق، مناف فلکی تبریزی

برای دیدن این ویدئو کلیپ زیبا و شنیدن صدای رفیق مناف فلکی
تبریزی از آدرسهای زیر دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com/clips.htm>

https://www.youtube.com/watch?v=iC_bsbhPcYU



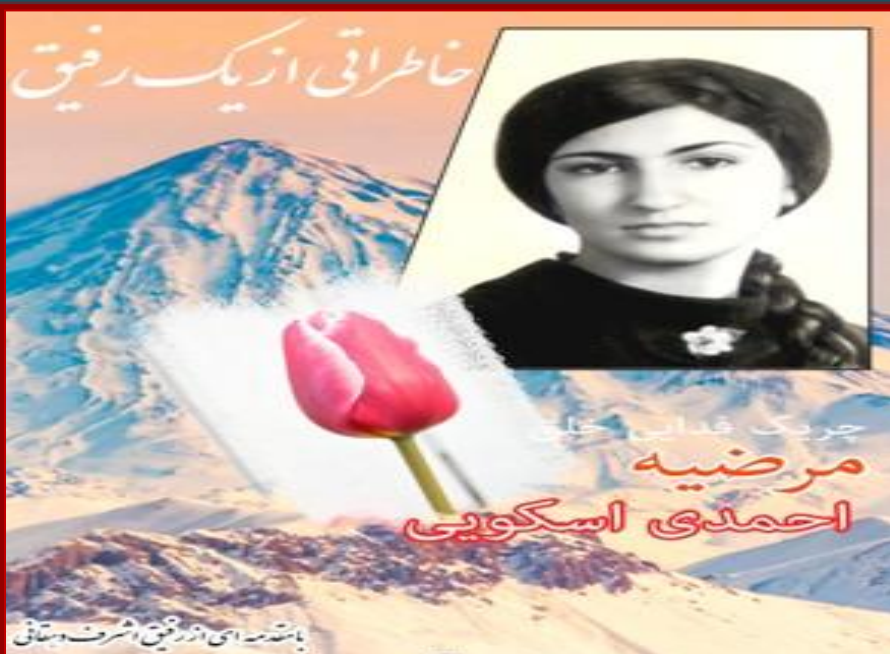
اشرف دهقانی

"تقنوس سرخ!" بخش پایانی

مقدمه ای بر کتاب

"خاطراتی از یک رفیق"

(به یاد گرامی رفیق مرضیه احمدی اسکویی)



به ارزشمند زیستن و پرشکوه مردن؟

این مفهوم را رفیق بهروز دهقانی نیز به شکلی دیگر بیان کرده است که به نوبه خود فضای جامعه در میان بسیاری از روشنفکران و "چوخ بختیارها" در دوره قبل از شروع مبارزه مسلحانه که منجر به تبدیل آن فضا به فضای شاداب مبارزاتی گشت را نشان می‌دهد. در نوشته بهروز رنج و احساس خفه گی انسانهای آزادیخواه و مبارز از آن فضا نیز منعکس است:

"دم زدن در هوای آلوده فراموشی می‌آورد و خاموشی، آنهایی که چنین هوایی را فرو می‌دهند هرگز تصورش را نمی‌کنند که بیرون از چهار دیواری عقلشان هوای تازه و پاکیزه‌ای هست. زندگی را در بست قبول کرده‌اند و در نظرشان همه چیز چنانکه بایست، است و غرابتی ندارد. چیزی به تعجبشان نمی‌آورد و طوفان‌ها و سیل‌ها از جای نمی‌جنبانندشان. بی حال و بی تفاوت. هیچ برایتان پیش آمده که در اطاق بسته‌ای ناگهان احساس کنید که دارید خفه می‌شوید ولی دیگران فارغ و بی خیال سرگرم بگو و بخندند و ککشان هم نمی‌گردد؟ کسانی هستند که دنیا را چنان که هست نمی‌پذیرند و می‌خواهند بدانند که چرا این چنین است و آنچنان. آفتشان می‌نشیند، بیمار می‌شوند، دیوانه می‌شوند، عصیان می‌کنند" (از نوشته‌ی نقدی بر کتاب "بچه‌های کوچک این قرن").

مرضیه در برخی از شعرهایش از گنجینه ادبیات فولکلوریک آذربایجان استفاده کرده که به شعرهای ترکی او حال و هوای بسیار دلنشینی در نزد مردم آذربایجان می‌دهد. مثلاً در شعر "من خورشید را دوست می‌دارم" او به خلاق ترین و زیبا ترین شکل از یک بازی بچه گانه در آذربایجان سود جسته و آن شعر پر معنا را خلق کرده است. من آن بازی و شعر بچه گانه‌ای که منبع الهام مرضیه گشته را به

تمام قابلیت‌ها و زندگی سرشار از پیکار متهورانه‌شان با دشمن، همواره در یاد توده‌ها زنده خواهند ماند." (از جزوه "غزال سرخ ما") و در رابطه با شعر پر صلابت و بسیار زیبای "افتخار" که سال‌ها با نام رفیق مرضیه در جنبش شناخته می‌شد باز باید گفت که "بدون جنگجویان پاک و صمیمی و دلاوران شجاع و جسوری چون مرضیه‌ها، استعداد هنری غزال هرگز نمی‌توانست به چنان اوج شکوفایی برسد که خالق شعری چنین شکوهمند گردد." هم چنان که "شعرهای دهه ۱۳۵۰ شاملو در وصف انقلابیون مسلح که نشان زیباترین شعرهای او را به خود گرفته در شرایطی از طرف او سروده شده‌اند که غزال‌ها و مرضیه‌ها، عباس کابلی‌ها، عباس هوشمندها، سنجرهای، پنجه شاهی‌ها، فرشیدی و نمازی‌ها، صبا بیژن زاده‌ها و ده‌ها انقلابی بی باک و صادق و صمیمی با خلق خویش حماسه سازان صحنه نبرد با دشمن بودند." (همان منبع).

تعمق حتی در محدود شعرهایی که از رفیق مرضیه به جا مانده نه فقط روحیه رزمندگی، نگاه عمیق و زیبای شاعرانه او نسبت به مسایل اجتماعی و حقیقت طلبی، این ارزشمندترین شاخص بزرگ کمونیست‌های راستین را نشان می‌دهد در عین حال منعکس کننده شرایط و فضای جامعه‌ای است که وی در آن می‌زیست. مثلاً در شعر زیر او به کسانی برخورد می‌کند که رفیق صمد بهرنگی وضع آنها را به عنوان "چوخ بختیار" توصیف کرده است.

" آنان که به آرزوهای کوتاه و هستی حقیر
چهار دست و پا چسبیده‌اند
آیا هرگز اندیشه می‌کنند
به انسانهای بزرگ و زیستن ژرف

کتاب حاضر حاوی شعرهای زیبایی هم از رفیق مرضیه که تخلص "دالغا" (به معنی "موج") را برای خود برگزیده بود، می‌باشد که به واقع بخش کوچکی از شعرهای اوست. هم چنین باید یادآور شد که در شرایط توده‌ای شدن مبارزه در سال ۱۳۵۷ و انتشار نوشته‌هایی از سازمان چریکهای فدائی خلق توسط رفقای هوادار، کتاب "خاطراتی از یک رفیق..." نیز منتشر و وسیعاً پخش شد. ولی به صورتی که من در جزوه "غزال سرخ ما" توضیح داده‌ام منتشر کنندگان چاپ دوم این کتاب در حالی که از وجود رفیق مرضیه به عنوان یک چریک فدائی خلق شاعر و هنرمند مطلع بودند، دیگر رفقای فدائی شاعر را نمی‌شناختند و در نتیجه برخی از شعرهای چریک فدائی خلق پری آیتی (غزال) هم در آن کتاب به نام رفیق مرضیه به چاپ رسید. در کتاب حاضر تنها شعرهایی که بی هیچ شبهه‌ای سروده خود رفیق مرضیه می‌باشند، درج شده‌اند. هر چند باید اضافه کرد که علیرغم تفاوت زبان شعری غزال و مرضیه، محتوا و فضای مبارزاتی برخی از این شعرها به گونه‌ای است که واقعاً تشخیص این که کدام شعرها را غزال یا مرضیه گفته است، آسان نیست. مثلاً لطافتی که در شعر "شاعرانه" وجود دارد با روحیه شاعرانه ظریف هر دوی آنها همخوانی دارد و توصیف‌ها تماماً طبیعت زیبای آذربایجان و لرستان را تداعی می‌کنند و همینطور شعر "بهار می‌رسد از راه".

در هر حال واقعیت این است که "رفقای هنرمند چریک فدائی خلق، چه رفیق مرضیه و چه رفیق غزال و چه رفقای شاعر گمنامی چون رفیق عباس کابلی که حتی شعرهایشان نیز دیگر در دسترس نیستند، همه نه تنها با فریحه شعر و هنر خود بلکه با

خود را ناتوان می‌یابم که بتوانم آن چه را در حق تو می‌اندیشم و احساس می‌کنم برایت بنویسم. تو مثل دریایی از خشم و محبتی. خشم به دشمن توده و محبت به توده. و ما همگی در این خشم گسترده تو دل‌هامان را صفا می‌دهیم تا بتوانیم بیشتر پایداری کنیم.

صمیمی ترین رفیق مبارز! حتی دوست داشتن تو برای همه ما این تعهد را به وجود می‌آورد که در راه آزادی نوده‌ها یک رنگ و محکم باشیم و تا آخرین قطره خون خود با دشمن بجنگیم. چرا که کسی که تو را دوست دارد تو را که پیکره روشن

عشق و کینه بی‌نهایتی اگر جز این باشد سزاوار زنده ماندن نیست.

رفیق مادر! آیا می‌دانی با افسانه دلیری و شهامت و از خودگذشتگی ات تمام افسانه‌هایی را که تا کنون در حق مادرها نوشته شده کهنه کرده‌ای؟ حق هم بر این است. زیرا تو تنها مادر مهربان مبارزین جهان نیستی بلکه بزرگترین رفیق آن‌ها هم هستی. رسم این است که به محبوب ترین کسان هدیه‌ای می‌دهند و من لحظات فراوان فکر کرده‌ام برای یک مادر انقلابی برای یک رفیق بزرگوار چه هدیه شایسته‌ای می‌توانم بدهم. و با خودم گفته‌ام اگر بتوانی همیشه به توده‌ها و رفقای وفادار بمانی، اگر همیشه شایسته باشی که رفیق مادر با شهامت ترین رفیق را دوست بداری می‌توانی از قطرات خون خود دست گلی ببندی و روزی که در راه رهایی توده‌ها آخرین تلاش را کردی و آن گاه که آخرین تیرت را در قلب دشمن نشاندی برای مادر بفرستی. شاید این هدیه‌ای باشد که بتوانی آن را بی شرمساری به شایسته ترین رفیق تقدیم کنی.

رفیق مادر! من وعده چنین هدیه‌ای را به تو می‌دهم. بپذیر تا آن دم که هدیه‌ام را برایت بفرستم.

با درود رفیقانه و ایمان به پیروزی مبارزه مان اول مرداد ۱۳۵۲"

رفیق مرضیه حقیقتاً به همان صورتی که در این نامه نوشته است با تلاش‌های مبارزاتی بی دریغ اش و با درگیری قهرمانانه‌اش با نیروهای مسلح رژیم شاه و نشانیدن آخرین تیرهایش به قلب سیاه آنان، دسته گلی از خون خویش بسته و تقدیم راه رهایی کارگران و زحمتکشان نمود. در کتاب "بذرهای ماندگار" من به



خوبی به یاد دارم. در تبریز در دوره کودکی من نیز به محض این که تکه ابری روی خورشید را می‌گرفت فوری با کودکان دیگر دست به دست هم داده و حلقه‌ای درست کرده و آن شعر بچه گانه را به صورت یک نغمه (اندکی متفاوت با آنچه رفیق مرضیه نوشته) می‌خواندیم: "گونوم گندیب سو ایشماقا، آبی دونون دگیش ماغا، گونوم چیخ، چیخ". دقایقی که این نغمه را می‌خواندیم خورشید از پشت ابر در می‌آمد و در این هنگام همه با شادی به هوا پریده و هورا می‌کشیدیم.

در شعر "من خورشید را دوست می‌دارم" رفیق مرضیه ناشکیبائی انقلابی خود از تاریکی ای که بر جامعه ایران حاکم بود را با یادآوری

ناشکیبائی دوران کودکی‌اش از تکه ابری که روی خورشید را می‌گرفت مقایسه می‌کند:

"ماه و ستارگان، به سان خورشید به ما روشنائی می‌دادند

با وجود اینهمه روشنائی، اگر ابری در آسمان ظاهر می‌شد

و اگر ابر گذرای کوچکی روی خورشید را می‌پوشاند

می‌دانستیم که خورشید از زیر ابرها درخواهدآمد و ابری باقی نخواند ماند

اما باز با ناشکیبائی، گرد هم آمده فریاد می‌زدیم

و خورشید را با نغمه به مهمانی می‌خواندیم

"آفتابم رفته آب بخوره، پیراهن آبی شو عوض کنه

.....

آفتابم درآ، آفتابم درآ!"

دل من ازهیچ چیز به اندازه تاریکی نمی‌گیرد

کودکی بی شکیم را لحظه‌ای از یاد نمی‌برم

اینک این همه تاریکی را چگونه شکبیا شوم"

اجازه دهید به خاطره‌ای هم که رفیق کبیر فریدون جعفری در مورد مرضیه می‌گفت اشاره کنم. او می‌گفت وقتی مرضیه به

خانه تیمی‌ای که در کوچه شترداران واقع بود آمد، در همان ابتدا متوجه شدم که از

دیدن شلوغی خانه ابرو در هم کشید. آن خانه پایگاهی بود که بسیاری از وسایل از

شهرهای مختلف در آنجا جمع شده بود. رفیق جعفری می‌گفت من آن روز از آن

پایگاه رفتم و یک هفته بعد که برگشتم با خانه متفاوتی روبرو شدم، با خانه‌ای تمیز

و منظم. رفیق مرضیه خانه را کاملاً تمیز کرده و وسایل را با سلیقه خوب خود در

جاهای لازم چیده بود. خانه حالت

دلنشینی به خود گرفته و انگار بزرگ شده بود.

یک مورد دیگر گلکاری رفیق مرضیه در پایگاه مشهد بود. در آنجا حیاط بزرگی بود با حوض بزرگی در وسط که اطرافش کورت بندی شده بود. درخت آلبالوی بزرگی هم کنار حوض بود. رفیق مرضیه با آن حس زیبایی شناسی‌اش انگار نتوانسته بود طاقت بیاورد که کورت‌ها بی گل بمانند. همین حس بود که او را بر آن داشته بود بیلی به دست گرفته، باغچه را بیل زده و گل‌های قشنگی در آنجا بکارد. این کار در ضمن به فضای خانه در نزد همسایه‌ها حالت عادی می‌داد و اقدامی به نفع تداوم کار مبارزاتی در آن خانه بود. رفقا صبا بیژن زاده، حمید مؤمنی و بعدها کیومرث سنجرمی که از ساکنین اصلی این خانه بودند مدت‌ها بعد از شهادت رفیق مرضیه همچنان در آنجا زندگی و فعالیت کردند.

همان طور که در صفحات اول این کتاب دیده می‌شود، رفیق مرضیه کتاب خود را به رفیق مادر (فاطمه سعیدی - مادر شایگان) تقدیم کرده است. هنگامی که هر دوی این رفقا در درون سازمان چریکهای فدائی خلق فعالیت می‌کردند **رفیق مرضیه نامه زیر را برای رفیق مادر نوشت:**

" رفیق مادر

فرستی دست نداد که با تو از کینه‌های فراوانم به دشمن حرف بزنم که چگونه اینک آن را جلا یافته تر می‌یابم که باز هم بزرگواری بیکرانه تو را بستایم و به تو باز هم بگویم که چگونه از محبت و عشق پاک و پرشکوه تو نیرو می‌گیرم و به تو که می‌نگرم خود را در برابر دشمن کینه جو تر و مصمم تر می‌یابم.

خوب ترین مادر!

دست گرفت و با اسلحه کمربند خود شجاعانه به مزدوران حمله کرد و پس از یک درگیری نابرابر، دشمن در حالی که امید زنده دستگیر کردن او را کاملاً از دست داده بود، رفیق را به مسلسل بست، در این موقع رفیق مرضیه احمدی موفق شد فرصت سیانور خود را نیز بخورد. جسد رفیق احمدی را نیروهای دشمن از فاصله دور چندین بار به مسلسل بستند و سپس وحشت زده و به آهستگی به این چریک قهرمان نزدیک شده، جسد بی‌جان او را طناب پیچ کرده و می‌برند."

چنین بود پایان زندگی مبارزاتی زنی کمونیست که به خاطر مهر بزرگش به ستم‌دیدگان، به دشمنان آنان (امپریالیست‌ها و ایادی‌شان و سرمایه داران زالو صفت ایران) کینه می‌ورزید و این عشق و کینه توأمان به او نیروی مبارزاتی و شجاعت برخورد با وحشی‌ترین دشمنان آنها را داده بود. رفیق مرضیه احمدی اسکوئی امروز به مثابه یک چریک فدائی خلق و هنرمند انقلابی خلق در دل‌های کارگران و ستم‌دیدگان چه در ایران، چه در افغانستان و... زندگی می‌کند. باشد که چاپ جدید کتاب خاطرات او، نسل جوان را با این ستاره درخشان جنبش کمونیستی ایران هر چه بیشتر آشنا کرده و به آنها امکان درس‌گیری از نظرات، آرمان‌ها و تجربیات مبارزاتی وی را فراهم آورد تا با قدم‌های استوار راه ظفرنمون این زن کمونیست چریک فدائی را دنبال کنند.

اردیبهشت ۱۳۹۵

همانند ما چریک‌های فدائی خلق می‌توانستند به گفتگوهای بی‌سیم نیروهای ضد خلقی رژیم شاه گوش کنند به دست ما رسیده بود. زنده یاد پوران بازرگان که در آن زمان عضو سازمان مجاهدین خلق بود، بعدها در دیداری که در پاریس با وی و زنده یاد تراب حق شناس داشتم به من گفت که آن روز او از طریق گوش کردن به بی‌سیم پلیس در جریان درگیری مرضیه قرار گرفته و آن نوار را هم خود وی ضبط کرده بود. پس از شهادت رفیق مرضیه، سازمان چریک‌های فدائی خلق از روی نوار یاد شده چگونگی درگیری این رفیق دل‌آور را در نشریه نبرد خلق (شماره سوم - خرداد ۱۳۵۲) درج نمود. آن متن چنین است:

"رفیق مرضیه احمدی پس از جدا شدن از رفیق معاضد تحت تعقیب مأمورین دشمن قرار می‌گیرد و پس از چند عمل ضدتعقیب سعی می‌کند خود را به خانه تیمی واقع در کوچه شترداران در میدان شاه تهران برساند. ولی مأمورین با استفاده از تجهیزات مخابراتی رد وی را به یکدیگر و به مرکز اطلاع می‌دادند و بدین ترتیب منطقه تحت محاصره دشمن در آمده بود. با این حال مزدوران نمی‌توانستند ترس خود را از نزدیک شدن به رفیق بیوشانند. مرتباً از پشت بی‌سیم فریاد می‌زدند او مردیست که لباس زنانه پوشیده. حلقه محاصره رفته رفته تنگ تر می‌شد، در این هنگام رفیق چون دید که امکان خروج از محاصره برای او دیگر وجود ندارد، ابتکار عمل را در

تفصیل چگونگی وضعیتی که به شهادت او منجر شد را شرح داده ام. در اینجا به طور مختصر بگویم که ما در آن زمان موفق شده بودیم که به موج‌های بی‌سیم پلیس مخفی شاه دست یافته و از طریق کنترل رادیوئی به گفتگوهای بی‌سیم مأموران امنیتی رژیم شاه گوش کنیم. وجود چنین امکانی برای مقابله با ضربات نیروهای سرکوبگر رژیم به سازمان کمک بسیار بزرگی بود به طوری که رفقا به هنگام اجرای قرار، ابتدا به بی‌سیم‌های پلیس مخفی گوش می‌دادند و پس از اطمینان از لو نرفتن آن قرار به محل مورد نظر می‌رفتند.

متأسفانه اندکی قبل از روز ششم اردیبهشت (روز شهادت رفیق مرضیه و دستگیری رفیق شیرین معاضد) با دستگیری یکی از مجاهدین که آنها هم از همین امکان استفاده می‌کردند پلیس به برخورداری ما از چنان امکانی پی برده و در نتیجه در گفتگو با یکدیگر به جای اسم محل قرار، اسم‌های دیگری که رمز خودشان بود را به کار می‌بردند. این موضوع باعث شد که در آن روز، رفیق شیرین بر سر قرار لو رفته برود و رفیق مرضیه که به دلیل اشتباه یکی از مأموران امنیتی متوجه لو رفتن قرار شده بود برای نجات رفیق شیرین به آن محل رفت که منجر به درگیری مسلحانه او با مأموران رژیم شاه شد. حال باید به نواری اشاره کنم که گفتگوهای پُر هراس مزدوران مسلح دستگاه امنیتی شاه به هنگام مقابله با رفیق مرضیه شجاع و بی‌باک در آن ضبط شده بود و من در همان موقع به آن گوش دادم. این نوار از طریق سازمان مجاهدین که همانطور که گفته شد

عکس‌هایی در خدمت تحریف از صفحه ۱۹

سم‌پاشی‌ها و تحریفات دستگاه حاکم، مبارزات انقلابیون گذشته چنان تأثیر عمیقی بر زندگی مردم ایران دارد که با گذشت چند نسل هنوز هم آن‌ها مورد احترام و منبع الهام می‌باشند. و در واقع این خود نشریات جمهوری اسلامی هستند که می‌کوشند اهداف آن انقلابیون را دور از دسترس جلوه داده و به سوژه تمسخر تبدیل کنند. در حالی که می‌دانیم که حتی بخشی از دستگاه حاکم برای جلب توجه بخش‌های مختلف جامعه در تبلیغات خود از ترانه سرود "آفتاب کاران جنگل" که متعلق به چریک‌های فدائی خلق است استفاده کرد. اگر مردم چریک‌ها را دست می‌اندازند پس چرا برای جلب آن‌ها از سرود چریک‌ها استفاده می‌کنند؟ ثانیاً ایشان که ادعا کرده است که مبارزین گذشته را ستایش می‌کند چرا با **صحنه سازی، عکس‌هایی از فرزندان قهرمان خلق ساخته و پرداخته است که در جهت عکس‌حقیقت زندگی و مرگ زندگی آفرین آن‌ها می‌باشند و علیرغم همه ادعاهایش بر اسناد واقعی متکی نیستند تا آن‌جا که در تبلیغات رسانه‌های رژیم در مورد عکس‌های آزاده اخلاقی مطرح شده است که "آیا عکاسی صحنه پردازی شده قابلیت جعل تاریخ را افزایش نمی‌دهد؟"**

در شرایطی که هر روز استثمار و بی‌عدالتی، توده‌های بیشتری را به صف مبارزه می‌کشاند و دامنه اعتراض و اعتصابات کارگری هر روز گسترده‌تر می‌شود، جمهوری اسلامی با گذشت ده‌ها سال، وقتی هم چنان با محبوبیت و تأثیری که زندگی و مرگ انقلابیون گذشته و به طور برجسته مرگ حمید اشرف‌ها و مرضیه احمدی اسکویی‌ها در میان توده‌های تحت ستم از خود برجای گذاشته‌اند مواجه می‌شود، چاره‌ای جز اسطوره‌شکنی و خدشه‌دار کردن چهره کمونیست‌ها و انقلابیون واقعی برایش باقی نمی‌ماند. به همین دلیل هم هست که در سال‌های اخیر شاهد تلاش پیگیر دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی جهت خدشه وارد کردن بر چهره "آفتابکاران جنگل" هستیم. روشن است که وقتی که قدرت حاکمه با همه امکاناتی که دارد چنین کاری را در مقابل خود می‌گذارد و آن را تبلیغ می‌کند، کسانی هم دانسته یا ندانسته در این مسیر گام بر می‌دارند. آن‌گاه چنین دستگاه اهریمنی امکان می‌یابد با شادی فریاد بزند که درود بر "**کارگردانی که تصویر ۱۷ مرگ تاریخی را بر هم زد**". تصویر "**مرگ آدم‌هانی که معنا زایش تاریخ معاصرمان هستند**". با توجه به چنین واقعیتی می‌توان پیش‌بینی کرد که اگر حماسه سیاهکل نیز در معرض چنین صحنه‌سازی‌هایی از طرف آزاده اخلاقی قرار گیرد جز تصویری واژگونه و جعلی از این رویداد سترگ تاریخی که منبع الهام و آموزش برای جوانان مبارز ایران می‌باشد، عرضه نخواهد شد.

عکس‌هایی در خدمت تحریف "مرگ‌های تاریخی"!

(به نقل از پیام فدایی شماره ۱۹۹، دی ماه ۱۳۹۴)

هنرمند با استفاده از هنر معماری مکانی سعی در خلق صحنه‌هایی مستند و قابل پذیرش از حادثه و سپس عکاسی از آن‌ها نموده است." (تأکیدها از من است). مطرح کننده چنین ادعایی که در نشریات مختلف رژیم هم تکرار شده، "خبرگزاری میراث فرهنگی - گروه میراث فرهنگی" است که وابسته به وزارت ارشاد می باشد. اما اتفاقاً درست در مصاحبه با این خبرگزاری است که آزاده اخلاقی می گوید: **"من نمی‌خواستم صحنه‌های تاریخی را بازسازی کنم و این کار را هم انجام نداده‌ام. این حقیقتی که من پیدا کردم و در عکس‌ها هم نشان دادم، همه حقیقت نیست و کاملاً از زاویه دید من است."** و یا: **"این عکس‌ها بازسازی صرف نیست و نگاه من به اثر است. این‌ها نمی‌تواند همه حقیقت باشد و آن چه من برداشت کردم، هست."** با نگاهی به

این عکس‌ها و یا حتی اگر حرف خود این خانم را معیار قرار دهیم بر خلاف تبلیغات صورت گرفته، نه تنها "عنصر واقعیت از ارکان اصلی" عکس‌های خانم آزاده اخلاقی نمی باشد و "خلق صحنه‌هایی مستند" برای این خانم اساساً مطرح نبوده، و نه تنها او صحنه‌های تاریخی را بازسازی نکرده است بلکه به تأکید خودش عکس‌های او منعکس کننده همه "حقیقت" هم نیستند. آزاده اخلاقی تأکید کرده است که آن عکس‌ها صرفاً دید و برداشت او را نشان می دهند. پس ما باید ببینیم که "دید" و "برداشت" او از "مرگ آدم‌هایی که معنای زایش تاریخ معاصرمان هستند" چگونه می باشد و او چه "اثر"‌هایی خلق کرده است که مدح آن‌ها را وزارت ارشاد می گوید.

این به اصطلاح "هنرمند" (روزنامه‌های حکومت مرتب از او به عنوان هنرمند یاد می کنند) در ضمن ادعا کرده است که: **"برای من ولی کسانی که می‌جنگند و برای آرمانی جانشان را فدا می‌کنند بسیار محترمند. هدفم زنده کردن یاد کسانی بود که ستایش می‌کنم."** با توجه به چنین ادعائی و هم چنین با توجه به این که بخش اعظم این عکس‌ها به مبارزینی تعلق دارد که با زندگی و مرگ خود چنان تأثیر مثبتی در جامعه به جا گذاشته اند که خود در میان مردم به اسطوره تبدیل شده اند، **ببیننده انتظار دارد که مرگ زندگی بخش آن‌ها را در عکس‌های آزاده اخلاقی مشاهده کند و به صورتی که شاملو سروده است ببیند که آن‌ها در برابر تندر ایستادند، خانه را روشن کردند و بعد از آن مردند. اما با اندکی تأمل روی این عکس‌ها دیده می شود که این عکس‌ها کاملاً تهی از القای چنین مفاهیمی می باشند و "دید" و "برداشت" نامبرده از آن مرگ‌ها به گونه ای است که انسان هیچ اثر و ردی از مرگ‌های زندگی آفرین در این عکس‌ها نمی بیند؛ و نه تنها نمی بیند بلکه برعکس، در این**



تبلیغ یکی از کارهای آزاده اخلاقی در نشریات حکومتی

خواهد بود و بر آن شدم تا بیشتر با کارهای خانم آزاده اخلاقی آشنایی پیدا کنم. با جستجو در اینترنت متوجه شدم که ایشان با روش صحنه آرایی و گرفتن عکس از صحنه چیده شده، ۱۷ عکس از افراد مختلف از مهدی باکری، پاسداری در جنگ ایران و عراق و یا **سهراب شهید ثالث، فیلمنامه نویس و کارگردان گرفته تا برخی از شخصیت‌های تاریخی ایران چون محمد مصدق، میرزاده عشقی و مرضیه احمدی اسکوتی و... با درونمایه‌ی مرگ، تهیه و نمایشگاهی در تهران در گالری محسن ترتیب داده است. عکس‌های مرگ در این مجموعه عبارتند از: **محمود طالقانی، مهدی باکری، علی شریعتی، سهراب شهید ثالث، محمد مصدق، تقی ارانی، محمد فرخی یزدی، میرزاده عشقی، کلنل محمد تقی خان پسیان، جهانگیرخان صوراسرافیل، نصرالله ملک‌المتکلمین، شریعت‌رضوی، مصطفی بزرگ‌نیا، احمد قندچی، غلامرضا تختی، فروغ فرخزاد، صمد بهرنگی، بیژن جزنی و حمید اشرف.****

همان طور که ملاحظه می شود در مجموعه فوق بیشترین تعداد را عکس‌های مبارزینی تشکیل می دهند که زندگی و چگونگی و چرایی مرگ آن‌ها از لحاظ تاریخی قابل تعمق اند و در میان آن‌ها کسانی قرار دارند که **زندگی و مرگ آن‌ها روی چند نسل چنان تأثیر گذاشته که هنوز هم آن‌ها برای مبارزه با ظلم و ستم و دیکتاتوری منبع الهام هستند. اکنون ببینیم که آیا آزاده اخلاقی توانسته (و یا خواسته) است این واقعیت را در کار صحنه آرایی‌های خود منعکس کرده و به بیننده به شناساند؟**

در تبلیغات گسترده ای که در ایران پیرامون عکس‌های مزبور صورت گرفته و می گیرد، ادعا شده است که آزاده اخلاقی "به مقوله بازسازی صحنه‌های مرگ‌های روی داده می‌پردازد و در این گونه آثار عنصر واقعیت از ارکان اصلی می‌باشد، لذا

اخیراً از طریق دوستانی مطلع شدم که شخصی با نام آزاده اخلاقی در ایران قصد دارد با روش صحنه آرایی، عکس‌های واقعات رستاخیز سیاهکل تهیه کند. رستاخیز سیاهکل در سال ۱۳۴۹ بیان گر نبرد حماسی چریک‌های فدایی خلق ایران در جنگل‌های شمال بود. غرش مسلسل‌های این چریک‌ها در سیاهکل در شرایطی که دیکتاتوری شاه سکوت قبرستانی بر جامعه حاکم کرده و امید به مبارزه را از بین برده بود، جزیره ثبات آریامهری را متلاطم و خون تازه ای را بر قلب‌های کارگران و نوده‌های تحت ستم تزریق و نور امید را در دل آن‌ها روشن ساخت. مبارزه مسلحانه ای که از سیاهکل آغاز شد با آتش خشم و نفرت نوده‌ها از ظلم و استثمار و دیکتاتوری رژیم شاه در آمیخت و به همین خاطر در طول دهه ۵۰ هیچ گاه از نفس نیفتاد و در هر فرصتی زبانه کشیده و گسترده تر گشت. این مبارزه در آگاهی نوده‌ها و پیشرفت و ترقی جامعه تأثیر بسزائی گذاشت و جمهوری اسلامی نیز اگر چه توانست انقلاب ۵۷ را سرکوب کند اما هرگز نتوانسته است تأثیری که رزم چریک‌های فدایی خلق ایران و زندگی و مرگ شجاعانه آن‌ها در جامعه و روی نوده‌های تحت ستم برجای گذاشته است را از بین ببرد.

همان طور که می دانیم حماسه سیاهکل برای خیلی از هنرمند‌های ما منبع الهام بوده و آن‌ها در همین رابطه آثار متعددی در حوزه‌های مختلف آفریده اند. اما در زیر سلطه‌ی جمهوری اسلامی با توجه به تجربه‌های تا کنونی از انتشار آثار و مطالب در رابطه با سیاهکل و انقلابیون مربوط به این رویداد تاریخی، شاهد بوده ایم که آن چه ارائه شده (از کتاب محمود نادری گرفته تا مهنرنامه و اندیشه پویا و غیره) عمدتاً تحریف آن واقعیات و نشر اکاذیب بوده است. بنابراین با شنیدن خبر فوق کنجکاو شدم که کار صحنه آرایی سیاهکل در چهارچوب جمهوری اسلامی چگونه

داند چگونه و تا چه حد زیر کنترل وزارت ارشاد و اطلاعات می باشند. تازه این در حالی است که عکس شخصیت های کمونیستی که دشمن سرسخت شاه و شیخ بوده و همزمان شان هم چنان دست از مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی نکشیده اند را در مجموعه خود دارد. بی شک هر فردی که شرایط ایران را تجربه کرده باشد، این سؤال برایش مطرح می شود که، این مجموعه عکس دارای چه خصوصیتی است که مجوز به کنار، تبلیغات و پوشش خبری نشریات جمهوری اسلامی هم نصیب اش شده است!

شاید گفته شود که دلیل تبلیغ گسترده در مورد این عکس ها نوآوری خانم آزاده اخلاقی می باشد. اتفاقاً یکی از تبلیغات روزنامه های رژیم این موضوع هم هست و آن ها عکاسی صحنه پرداز را نوآوری آزاده اخلاقی تبلیغ کرده و از آن به عنوان "یکی از عظیم ترین پروژه های عکاسی" در ایران یاد می کنند. اما، براساس چه دلایلی باید خانم آزاده اخلاقی را نوآور سبک جدیدی دانست، در حالی که خود ایشان هم چنین جایگاهی را برای خود قائل نیست و حتی در مصاحبه هایی که انجام داده به تاریخچه ی این نوع عکاسی در ایران اشاره کرده و از نبوشا توکلیان، مینا تبریزیان، آقای فانی و خانم نشاط که ۲۰ سال در این سبک کار کرده و می کنند نام برده است. پس، خانم آزاده اخلاقی خالق سبک جدیدی در عکاسی هم نمی باشند و این نمی تواند دلیل مورد توجه قرار گرفتن او از طرف روزنامه های حکومت باشد. از طرفی با توجه به این نکته که تاکنون آثار هنری، نقاشی ها و فیلم های مستند فراوانی از وقایع و شخصیت های تاریخی ساخته و پرداخته و حتی باز سازی شده است، اطلاق صفت نوآوری بر این مجموعه عکس، کم لطفی و تحریف نوآوری می باشد.

حتی از لحاظ هنر عکاسی نیز کارهای ارائه شده در مجموعه آزاده اخلاقی فاقد ارزش هستند. در هنر عکاسی، با امکانات تکنیکی موجود و گاه نوآوری ها در ثبت تصویر در تلفیق با سوژه ی مورد عکاسی، یک اثر هنری خلق می گردد. دوربین در یک نقطه بر محیط گره ای مفروض حول سوژه میتواند قرار گیرد. فاصله کانونی مختلف و هم چنین اندازه قاب که چه مقدار از سوژه را در بگیرد را نیز میتوان به آن افزود. هم چنین چیده مان مشخص خود سوژه، کنترل کنتراست و تابش نور، عمق میدان فوکوس و تکنیک های دیگر را وقتی به کار گیریم در نهایت پیش از هر چیز عکس ثبت شده به ما نشان می دهد که ثبت کننده اش اصولاً چگونه سوژه را دیده و نیت معرفی آن را به ما دارد. با در نظر گرفتن این توضیح، در بررسی عکس های نمایشگاه آزاده اخلاقی به سادگی متوجه می شویم که تمامی عکس ها تقریباً خصوصیات یکسانی دارند، تمامی آن

با توجه به این که بخش اعظم این عکس ها به مبارزینی تعلق دارد که با زندگی و مرگ خود چنان تأثیر مثبتی در جامعه به جا گذاشته اند که خود در میان مردم به اسطوره تبدیل شده اند، بیننده انتظار دارد که مرگ زندگی بخشی آن ها را در عکس های آزاده اخلاقی مشاهده کند و به صورتی که شاملو سروده است ببیند که آن ها در برابر تندر ایستادند، خانه را روشن کردند و بعد از آن مردند. اما با اندکی تأمل روی این عکس ها دیده می شود که این عکس ها کاملاً تهی از القای چنین مفاهیمی می باشند و "دید" و "برداشت" نامبرده از آن مرگها به گونه ای است که انسان هیچ اثری از مرگهای زندگی آفرین در این عکس ها نمی بیند؛ برعکس، در این عکس ها انسان های مغلوب و شکست خورده در مقابل بیننده قرار دارند.

پیکاسو نقل قول آورده و فرمول بندی می کنند که، هم چنان که مسلمانان قبل از وارد شدن به مسجد کفش های شان را در می آورند، پیکاسو هم قبل از ورود به اثر خود، خود را بیرون اثرش به در آورده و آن گاه ورود می فرمود. اگر هم بخت برگشته ای جسارت کرده و بپرسد که ایشان که از خود به در آمده، پس با چه چیز باقی مانده ورود فرموده اند، اگر خوش شانس باشد تنها با مهر بی سوادگی، هم چون جذام زده ای طرد می شود. در چنین اوضاعی عده ای عطای چنین هنری را به لقاییش بخشیده و دست از کار هنری شسته اند و کسانی نیز فضای مسموم حاکم را تحمل نکرده و ترک وطن کرده اند. البته کسانی نیز هستند که خود را در اختیار اتاق های فکر جمهوری اسلامی قرار داده و نان شبی و خشکه اسم و رسمی دست و پا کرده، و به این طریق ارتزاق میفرمایند.

بنابراین، در شرایطی که به گواه همگان، هنر و هنرمند زیر شدیدترین سانسور و سرکوب قرار داشته و به قول زنده یاد شاملو، خودسانسوری را به هنرمند تحمیل کرده اند (نقل به مضمون) و هنر کم کم از جایگاه حقیقی خود فاصله گرفته است؛ و در شرایطی که هنرمند در پی گرفتن مجوز نمایشگاه، بودجه ساخت، مجوز نشر و باقی راه کارها، ماه ها و حتی سال ها پله های ادارات مربوطه را بالا و پایین می کند و بعضاً هم به حکم عادت، به عنوان ورزش صبحگاهی، طبقات ارشاد، حوزه ی هنری و یا سازمان صدا و سیما و ... را طی می کند و در این مسیر خیلی از آثار هنری قبل از تولد و یا پیش از آن که به دست مخاطب برسد در نطفه خفه می شوند، آری در چنین فضای اختناق که بر جامعه هنری ایران حاکم است می بینیم که خانم آزاده اخلاقی نه تنها امکانات لازم برای بازسازی صحنه ها و سپس مجوز نمایشگاه بدست آورده بلکه مورد توجه رسانه های جمهوری اسلامی هم قرار گرفته است، رسانه هائی که همه می

عکس ها انسان های مغلوب و شکست خورده در مقابل بیننده قرار دارند و آن ها نه تنها در برابر تندر ایستاده و خانه را روشن نکرده اند بلکه گویا چنان مرده اند که باید به حال شان گریه کرد. آیا تصادفی است که "خبرگزاری میراث فرهنگی- گروه میراث فرهنگی" در رابطه با عکس های آزاده اخلاقی ضمن کم نظیر خواندن آن ها نوشته است: "مرگهائی که بارها و بارها در ذهنمان ساخته ایم، اکنون با روایت تازه ای در هم می شکنند." این اعتراف، واقعیت کاری که این خانم با صحنه سازی ها و عکس گرفتن از آن صحنه ها انجام داده است را به خوبی برای بیننده آشکار می کند. آزاده اخلاقی از مرگ مبارزین محبوب توده ها چنان تصویری ساخته است که با واقعیت مرگ آن ها و تأثیرات مثبتی که به جا گذارده اند مغایر و متضاد می باشد.

در این متن سعی خواهم کرد با تکیه بر دو عکس این مجموعه یعنی عکس های ساخته شده از چگونگی مرگ رفیق مرضیه احمدی اسکویی و رفیق حمید اشرف، "دید" و "برداشت" آزاده اخلاقی را بیشتر روشن و تشریح کنم. اما قبل از آن لازم می بینم چند موضوع دیگر را با خوانندگان در میان بگذارم.

اولین نکته ای که در رابطه با این مجموعه عکس جلب توجه میکند تبلیغات گسترده ای است که در نشریات گوناگون رژیم جمهوری اسلامی در مورد آن ها صورت گرفته است. از خبرگزاری میراث فرهنگی گرفته تا انجمن جامعه شناسی ایران و ده ها سایت و مجله، همگی با آب و تاب پیرامون این عکس ها نوشته و به خصوص با برجسته کردن این امر که این عکس ها مربوط به "مرگ آدم هائی که معنای زایش تاریخ معاصرمان هستند" می باشند آن ها را وسیعاً تبلیغ کرده اند. این رسانه ها حتی از هزینه ی پروژه ی این مجموعه گرفته تا تحصیلات و رنگ روسری آزاده اخلاقی هم قلم زده اند.

همه آزادی خواهان ایران حتی اگر با هنر هم سر و کاری نداشته باشند می دانند که سال هاست که فلسفه ی "هنر برای هنر" که تهی از مسئولیت اجتماعی هنر و هنرمند است را بر جامعه ی هنر مسلط ساخته اند. جماعتی بدون در نظر گرفتن رابطه ی دیالکتیکی محتوا با فرم و با نادیده گرفتن محتوا، سعی کرده اند هنر را صرفاً در نسبت خطوط، رنگ ها و تناسب ها و ... به حصار بکشند و بعد در مورد این که آیا هنرمند قبل از خلق اثر پست مدرن فرا زمان و مکان خود، پیسی نوشیده است و یا کوکاکولا؟! تئوری ها بافته اند و البته همیشه نابغه ای هم یافت میشود که ثابت کند، نوشیدن فانتا (کاناداداری اسلامی) تأثیر بیشتری دارد!! و یا از

عکس اعدام یک ویت کنگ، مادر ماکسیم گورکی، مجموعه شعر کاشفان فروتن شوکران احمد شاملو، ساعت ۵ عصر لورکا، صحنه ی مرگ زاپاتا در فیلم زنده باد زاپاتا، اسپارتاکوس و ده ها اثر دیگر که از چنان مرگ هائی الهام گرفته اند، مرگ در آن ها در سایه ی مفاهیمی مانند ایثار و از خودگذشتگی و مبارزه و عشق فرار گرفته و حقیر می نماید. حال بیانید دو عکس ساخته شده توسط آزاده اخلاقی را از مرگ حماسی رفقا مرضیه احمدی اسکونی در اردیبهشت ۱۳۵۲ و حمید اشرف و یارانش در ۸ تیر ۱۳۵۵ را از نظر بگذرانیم.

رفیق مرضیه احمدی اسکویی به عنوان یک چریک فدائی خلق شناخته شده و به دلیل رشادت و قاطعیت اش در مبارزه با ساواکی های جنایتکار در میان توده ها چهره بسیار محبوبی است. شهادت او به گواه مکالمات ضبط شده ی ساواک توسط انقلابیون دهه ی ۵۰ و جمع آوری اطلاعات از کسانی که در صحنه ی درگیری او حضور داشتند و در نشریات چریکهای فدائی خلق درج شده به این صورت بوده است: "رفیق مرضیه احمدی پس از جدا شدن از رفیق معاضد تحت تعقیب مأمورین دشمن قرار می گیرد و پس از چند عمل ضدتعقیب سعی می کند خود را به خانه تیمی واقع در کوچه شترداران در میدان شاه تهران برساند. ولی مأمورین با استفاده از تجهیزات مخابراتی رد وی را به یکدیگر و به مرکز اطلاع می دادند، و بدین ترتیب منطقه تحت محاصره دشمن در آمده بود. با این حال مزدوران نمی توانستند ترس خود را از نزدیک شدن به رفیق بیوشانند. مرتباً از پشت بی سیم فریاد می زدند او مردیست که لباس زنانه پوشیده، حلقه محاصره رفته رفته تنگ تر می شد، در این هنگام مرضیه چون دید که امکان خروج از محاصره برای او دیگر وجود ندارد، ابتکار عمل را در دست گرفت و با اسلحه کمربند خود شجاعانه به مزدوران حمله کرد و پس از یک درگیری نابرابر، دشمن در حالی که امید زنده دستگیر کردن او را کاملاً از دست داده بود، رفیق را به مسلسل بست، در این موقع رفیق مرضیه احمدی موفق شد قرص سیانور خود را نیز بخورد. جسد رفیق احمدی را نیروهای دشمن از فاصله دور چندین بار به مسلسل بستند و سپس وحشت زده و به آهستگی به این چریک قهرمان نزدیک شده، جسد بی جان او را طناب پیچ کرده و می برند." حال ببینیم این شرح واقعی از شهادت رفیق مرضیه که در ذهنیت مردم مبارز ایران جای گرفته در صحنه سازی های خانم آزاده اخلاقی چگونه تصویر شده است و یا به نوشته خیرگزاری میراث فرهنگی، "زنی با شالی قرمز که قرائت تازه ای از تاریخ ارایه می دهد" به اعتراف این خیرگزاری با روایت خود چگونه سعی کرده است ذهنیتی که

حتی از لحاظ هنر عکاسی نیز کارهای ارائه شده در مجموعه آزاده اخلاقی فاقد ارزش هستند. در هنر عکاسی، با امکانات تکنیکی موجود و گاه نوآوری ها در ثبت تصویر در تلفیق با سوزه ی مورد عکاسی، یک اثر هنری خلق می گردد. دوربین در یک نقطه بر محیط کره ای مفروض حول سوزه مینواند فرار گیرد. فاصله کانونی مختلف و هم چنین اندازه قاب که چه مقدار از سوزه را در برگیرد را نیز مینوان به آن افزود. هم چنین چیده مان مشخص خود سوزه، کنترل گنتراست و تابش نور، عمق میدان فوکوس و تکنیک های دیگر را وقتی به کار گیریم در نهایت پیش از هر چیز عکس ثبت شده به ما نشان می دهد که ثبت کننده اش اصولاً چگونه سوزه را دیده و نیت معرفی آن را به ما دارد.

پس... ولی آیا این پاسخ قانع کننده است که چون در میان این عکس ها که بیشترشان را چپ ها تشکیل می دهند چند نفر دیگر هم گنجانده شده اند پس از طرف وزارت ارشاد به آن ها مجوز نمایش داده شده؟ این استدلال تنها ممکن است کسانی را که درکی از دیکتاتوری در ایران ندارند فریب دهد. در حالی که این دیکتاتوری گاه با ملی مذهبی ها هم مشکل دارد چه رسد به چپ ها. فرض کنیم که هنرمندی در ایران به جای ۱۷ عکس ۲۰۰ عدد عکس تنها از پاسدارها و آخوندها و غیره به سبک این خانم تهیه کند و در میان آن ها فقط یک عکس وجود داشته باشد که به نحو واقعی مرگ حماسه آفرین یک کمونیست را نشان دهد آیا در این صورت وزارت ارشاد برای نمایش آن ها مجوز صادر می کند؟ و یا به خاطر همان یک عکس چنان برخوردی با او می کند که همگان می دانند. بنابراین در این جا نیز باز این سنوال را باید پرسید که مجموعه عکس های آزاده اخلاقی دارای چه خصوصیتی است که نه تنها او را در رابطه با گرفتن مجوز با اشکالی مواجه نکرده بلکه همان طور که گفته شد نشریات حکومت هم در خدمت تبلیغ برای آن قرار گرفته اند.

آزاده اخلاقی موضوع عکس های خود را مرگ قرار داده است. هرچند مرگ موضوع خوش آیندی نیست و مترادف با پایان زندگی، نیستی و نابودی می باشد، اما در طول تاریخ هنرمندانی بوده اند که مرگ مبارزینی که در راه رهایی توده های تحت ستم زندگی خود را نثار کرده اند را به تصویر کشیده اند، و آن تصویرها چنان هستند که چهارچوب های مرسوم را در هم شکسته و معنای مرگ زندگی بخش آن ها را در معرض دید قرار داده اند. در این مورد از آثار هنری در حوزه های مختلف می شود نام برد. به عنوان مثال در آثار هنرمندانه ای نظیر نابلوی نبرد کموناردها در پاریس،

ها در قاب لانگ شات (نمای باز) و اکستریم لانگ شات (نمای بسیار باز) ثبت و هیچ تکنیک خاصی در آن ها به کار گرفته نشده است. با این که وقت و هزینه ی زیادی برای صحنه آرایبی عکس ها صرف شده است، ولی کار ارائه شده نتوانسته از چهارچوب فیلم های ارزان سفارشی فراتر رفته و از امکانات و زیبایی شناسی عکاسی استفاده کند. برای مثال در عکس سهراب شهید ثالث، لنز واید فقط براین اساس انتخاب شده است که بتواند فضای مورد علاقه ی عکاس و یا به قول خودشان کارگردان عکس ها، آزاده اخلاقی را در برگیرد. این لنز هیچ کار کرد دیگری از لحاظ زیبایی شناسی در این عکس ندارد. کلا در این مجموعه عکس، از قابلیت های پرسپکتیو، نور و ... استفاده نشده است و همانند فیلم های تلویزیونی ارزان، صحنه ای چیده شده، نور یک دستی به صحنه تابانده شده (در عکس های داخلی)، برحسب تصادف دوربین در فاصله و زاویه ای که بتواند صحنه ی مورد نظر را کامل در قاب بگیرد قرار گرفته و در نهایت صحنه ثبت شده است. البته مثال فیلم را به این دلیل آوردم که خانم آزاده اخلاقی دوست داشته اند فیلمساز شوند و کارهای شان را با فیلم مقایسه کرده و آن ها را یک فریم از فیلم و یا اگر دقیق تر گفته باشیم یک فریم از یک پلان فیلم در نظر گرفته اند. در حالی که اگر بخواهیم جایگاه واقعی این مجموعه عکس را علیرغم تبلیغات و هیاهوهای که درمورد آن ها به راه انداخته شده، مشخص کنیم، باید گفت اگر این عکس ها از صحنه های واقعی گرفته شده بودند فقط می توانستند در نهایت به عنوان عکس های خبری، صفحه ای از یک روزنامه ی محلی دست چندمی را مزین کنند، هرچند که عکس خبری نیز شاخصه های خاص خود را داشته و طبیعتاً می تواند هم کار یک آماتور و هم یک هنرمند باشد. به طور کلی هیچ کدام از ۱۷ عکس این مجموعه ارزش هنری نداشته و فاقد خلاقیت و زیبایی شناسی می باشد. در واقع، هیاهوی پیرامون این عکس ها نه به خاطر ارزش هنری آن ها، بلکه با اهداف مشخصی کانالیزه شده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

در مصاحبه با خیرگزاری میراث فرهنگی از خانم آزاده اخلاقی سنوال می شود که: "برای گرفتن مجوز مشکلی نداشتید؟" و او جواب می دهد که: "نه مشکلی نداشتیم. برای این که در میان این ۱۷ نفر چهره های ملی و مذهبی، هنرمند، کشته شده های جنگ ایران و عراق همه هستند. تنها در این عکس ها چپ ها حضور ندارند. سهراب شهید ثالث هم است که اصلاً ربطی به چپ ندارد." البته این جمله بندی و نقطه گذاری طوری است که به نظر می آید که وی می گوید که در این عکس ها چپ ها حضور ندارند. اما مفهوم جملات این است که چون عکس ها فقط مربوط به چپ ها نیستند

کت روی سر مبارز اسیر و یا چشم بند اسیر انقلابی که یک ساواکی در پشت سرشان قرار دارد را بازسازی کرده و مثلا اقتدار ساواک را به رخ ما بکشند.

به طور کلی در عکس های مربوط به رفیق مرضیه و شهدای ۸ تیر نشانی از مبارزه ی دلیرانه چریکهای فدائی خلق که لرزه بر اندام دشمنان کارگران و توده های تحت ستم انداخته بودند دیده نمی شود. از ایمان و فاطمیت رفیق مرضیه، که ساواکی ها با مغزهای کوچک خود فکر کرده بودند که او یک چریک مرد است، اثری وجود ندارد و در مقابل همه جا شاهد اقتدار و فاطمیت ساواک می باشیم. رفیق مرضیه در محاصره ی ساواکی های جسور و بی پروا، تصویر شده است و یا رفیق حمید اشرف، چریک توانا و تنها باز مانده ی گروه جنگل که سال ها ساواک از دستگیری او ناکام مانده بود و رفیق وقتی که چندبار در محاصره ی ساواک قرار گرفته بود فاطعانه در نبردی نابرابر ایستادگی کرده و آن ها را از دستگیری خود ناکام گذاشته بود، در عکس صحنه سازی شده ی خانم آزاده اخلاقی بر زمین افتاده است بدون آن که هیچ نشانی از مقاومت و مبارزه مسلحانه ای که نام رفیق حمید اشرف یادآور آنست در صحنه دیده شود.

هر چند خانم آزاده اخلاقی ادعان کرده است که "این عکس ها بازسازی صرف نیست و نگاه من به اثر است. این ها نمی تواند همه حقیقت باشد و آن چه من برداشت کردم، هست" ولی در رابطه با عکس های مورد بحث او هر "دید" و "برداشت" و تفسیری داشته است، کار او در خدمت جعل تاریخ قرار دارد و او خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته مرگ افراد مبارز و قهرمانان محبوب مردم را مغایر و متضاد با واقعیت به تصویر در آورده است. روایت تاریخی زمانی با ارزش و قابل استناد می باشد که علیرغم شکل و ابزار روایت، خود روایت مستند و متعهد بر وقایعی که اتفاق افتاده اند باشد. پدیده های تاریخی را می توان تفسیر کرد اما وارونه جلوه دادن، حذف بخش هایی و اضافه کردن تمایلات شخصی هنگام روایت، جعل تاریخ است.

آزاده اخلاقی در ابتدای مصاحبه با خبرگزاری میراث فرهنگی مطرح کرده است: "امروز آرمان گرایی سوژه ی تمسخر خیلی ها شده است، مردم کسانی را که اهداف بلند و دور از دسترس دارند دست می اندازند." و اضافه می کند: "برای من ولی کسانی که می جنگند و برای آرمانی جان شان را فدا می کنند بسیار محترمند." در حالی که اولاً علیرغم همه

که خودشان هم در تبلیغ برای این خانم می نویسند: "کارگردانی که تصویر ۱۷ مرگ تاریخی را بر هم زد".

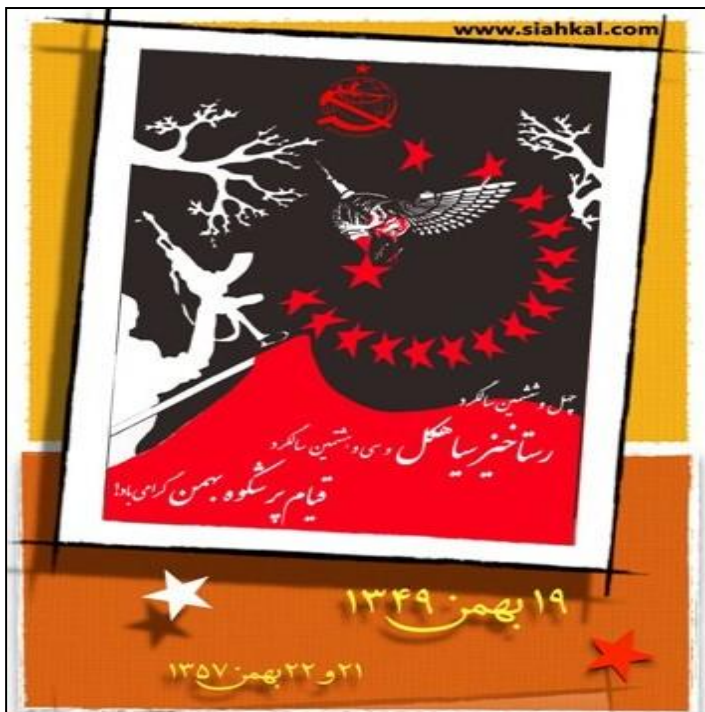
در مورد درگیری حماسی و قهرمانانه چریکهای فدائی خلق در ۸ تیر ۱۳۵۵ که به شهادت رفیق حمید اشرف و یاران دیگر انجامید، با توجه به عکس ها و گزارشاتی که ساواک از شهادت این رفقا در روزنامه ها درج کرده است و مطالبی که منتشر شده و یا کسانی که خود آن درگیری را به چشم دیده و نقل کرده اند، ساواک با بسیج نیروهای بسیار به خانه ی تیمی چریکهای فدایی خلق حمله می کند ولی رفیق حمید اشرف و همزمانش پیش از چهار ساعت دلاورانه با سلاح و نارنجک هایی که در اختیار داشتند در مقابل مزدوران ساواک مقاومت کرده و به شهادت می رسند. مقاومت این دلاوران در مقابل نیروهای مسلح رژیم شاه به حدی بوده که ساواک حتی مجبور به استفاده از هلی کوپتر برای مقابله با چریک ها شده بود. اتفاقاً چندی پیش عکس خلبان یکی از هلی کوپتر هائی که از آسمان، رفیق حمید اشرف و دیگر چریک های فدائی، همراه او را به گلوله بسته بود در رسانه های اجتماعی منتشر شد (در این عکس، ماشاالله فتاح پور از رهبران سازمان رسواک اکثریت و همسرش نیر گویا به خاطر دهن کجی به مردم ایران در کنار خلبان مزبور قرار دارند). با این حال در عکسی که خانم آزاده اخلاقی از چهار ساعت درگیری مسلحانه رفیق حمید اشرف و دیگر رفقای شهید در ۸ تیر صحنه آرایی کرده اند، هیچ نشانی از درگیری مسلحانه این رفقا با ساواکی ها دیده نمی شود. فقط تعدادی میل واژگون شده اند که اگر آن ها را سنگر چریک ها فرض کنیم آن ها با فاصله ای از پنجره ها که دیدی به بیرون ندارند قرار دارند و در این صورت معلوم نیست که چریک ها برای چه آن جا سنگر گرفته بودند. تمامی شیشه ها سالم باقی مانده. حتی یک اسلحه در صحنه دیده نمی شود و تعدادی کتاب روی زمین پخش شده است. در این عکس، چیده مان خانه بیش از آن که تداعی کننده ی یک خانه ی تیمی انقلابیون مسلح فدائی باشد که ساعت ها در آن درگیری بوده، یک خانه ی دانشجویی القاء شده است.

در نقطه ی طلایی سمت چپ تصویر مثلا یک مبارز تیر خورده و به شهادت رسیده و سر و بخشی از بالا تنه ی او بر روی میل افتاده است و اصلا معلوم نیست کسی که ساعت و یا دقایقی از مرگ او گذشته است چرا بر زمین نیفتاده و به این صورت باقی مانده است! شاید در آن لحظات، جاذبه ی زمین مبهوت صحنه آرایی خانم آزاده اخلاقی گشته و برای مدتی مسئولیت میلیاردها ساله ی خود را از یاد برده است!! چریک های دیگر هر کدام به صورتی دلخراش که تأسف بیننده را بر می انگیزد در این یا آن گوشه افتاده اند. با همه این ها اما ایشان فراموش نکرده اند که

مردم از آن مرگ ها داشته اند را در هم بشکنند؟

ما در عکس خانم آزاده اخلاقی از صحنه شهادت دلاورانه رفیق مرضیه چه می بینیم؟ یک ساواکی شیک پوش مانند جیمزباند در فیلم های ۰۰۷، با کلتی در دست و کفش های واکس زده در فاصله ی چند قدمی دختری (مرضیه احمدی اسکوئی) ایستاده و اسلحه اش را به طرف او گرفته است. مرضیه در حالی که گویا تیر خورده و اسلحه از دستش افتاده و چادرش هم در هوا پرت شده در حال افتادن به زمین نشان داده شده است. در این عکس ساواکی ها با کت و شلوار شیک نشان داده شده اند و دیده می شود که مردم همه از ترس در گوشه ای کز کرده و صحنه را تماشا می کنند. دو ساواکی در حال دویدن به سمت مرضیه هستند. یکی از ساواکی ها سر به هوا (به علامت تسلط بر صحنه) در حالی که دستش لای کتس است و هنوز اسلحه اش را نیز بیرون نیاورده است در حال تماشای احتمالا پنجره ی طبقه ی اول خانه ای است. یک ساواکی دیگر در پشت یک گاری دستی ایستاده و اسلحه اش را به سمت مرضیه احمدی اسکویی نشانه رفته و ساواکی مزدور دیگر (مردی با همان کت و شلوار ساواکی ها در صحنه) گویی می خواهد به دختر بچه ای کنار گاری آسیبی نرسد او را در پناه خود گرفته است. به طور کلی صحنه به گونه ای چیده شده که مزدوران ساواک را در اقتدار کامل می بینیم که گویی اگر مرضیه نمی افتاد چند لحظه دیگر او را (این دختر ناتوان) را به راحتی دستگیر می کردند!! در این صحنه چیده شده توسط آزاده اخلاقی، از ساواکی هایی که از ترس، پشت بی سیم های شان هیستریک فریاد میزدند که "او مردی است که لباس زنانه پوشیده" و بعد از شهادت مرضیه احمدی اسکویی هم جرات نزدیک شدن به او را نداشته و از دور چند بار پیکر بی جان او را به مسلسل بسته و حتی از ترس، بدن بی جان او را طناب پیچ کردند، خبری نیست.

خانم آزاده اخلاقی با صحنه آرایی در این عکس چه چیزی را می خواهد به ما القا کند؟ "باور" به اقتدار و شجاعت ساواک و در همان حال رأفت با کودکان را؟ و یا می خواهد با صحنه آرایی غیرواقعی و غیرمستند البته با "دید" و "برداشت" خود!!، تصویری که توده های مبارز ایران از رشادت و شجاعت مرضیه در ذهن خود دارند را در هم بریزد و این را به نسل امروزی القاء کند که، مبارزینی که بی ادعا در راه رهایی توده های تحت ستم دلاورانه مبارزه و جان فشانی کرده اند، در مورد چگونگی مرگ افتخار آفرین مرضیه دروغ گفته اند!!؟ و واقعیت مرگ او به آن صورتی نبوده که آن ها در همان زمان نوشته اند بلکه به گونه ای بوده که در عکس این به اصطلاح کارگردان تصویر شده است!!؟ بی دلیل نیست



چریک های فدایی خلق ایران
برگزار می کنند:

ملاحظاتی درباره شرایط کنونی و وظایف نیروهای انقلابی
سخنران: فریبرز سجری

شعر خوانی شهریار دادور
ویدئو کلیپ
برسش و باسخ

زمان: شنبه ۴ ژانویه ۲۰۱۷
ساعت: ۱۸ تا ۲۲

محل برگزاری مراسم: استکهلم - سوئد
سالن هوسبی ترف (HUSBYTRÄFF)
هوسبی سنتروم (HUSBYCENTRUM)

از تمام ایرانیان مبارز دعوت می شود که با شرکت خود در این مراسم به هر چه باشکوه تر برگزار شدن یادمان سياهکل و قیام بهمن باری نمایند.
عذا و نوشیدنی در محل مهیاست

گزارشی از آکسیون اعتراضی تورنتو در دفاع از زندانیان سیاسی در ایران



روز شنبه ۷ ژانویه (۲۰۱۷) با فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق ایران و شماری دیگر از نیروهای سیاسی، یک آکسیون اعتراضی در شهر تورنتو (کانادا) برگزار شد. این حرکت مبارزاتی در دفاع از خواست ها و اعتراضات زندانیان سیاسی که در زندان های سراسر ایران در چنگال دژخیمان جمهوری اسلامی به زنجیر کشیده شده اند، برگزار شد. در فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق ایران از ایرانیان آگاه و مبارز خواسته شده بود که "بیائید تا گرد هم آییم و با مشیت های گره کرده، با شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!" صدای زندانیان سیاسی را به گوش همگان برسانیم و شرایط دهشتناکی که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در زندان های خود برای آن ها ایجاد کرده است را افشاء سازیم". در پاسخ به چنین فراخوان هائی جمعی از ایرانیان آگاه در آکسیون روز شنبه شرکت نموده و همراه با فعالین سیاسی با سردادن شعارهایی علیه جمهوری اسلامی، خشم و نفرت توده های مردم تحت ستم در ایران را منعکس کردند. برخی از این شعارهائی که در این حرکت فریاد زده شدند، عبارت بودند از: "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "جمهوری اسلامی نابود باید گردد"، "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد"، "مرگ بر جمهوری اسلامی". همچنین در این حرکت اعتراضی، عکس هایی از جنایات جمهوری اسلامی به نمایش گذاشته شدند که مورد توجه ایرانیان مقیم تورنتو و دیگر رهگذران قرار گرفتند. در بخشی از آکسیون، برخی از فعالین سیاسی شهر تورنتو از طریق بلندگو (که به منظور ایراد سخنرانی تهیه شده بود) در دفاع از زندانیان سیاسی و خواست های آن ها و همچنین مبارزات کارگران، زنان و ضرورت نابودی جمهوری اسلامی جهت رسیدن مردم ستمدیده ایران به آزادی سخن گفتند. این آکسیون از نظر تعداد شرکت کنندگان و حمایت ساکنین شهر تورنتو، و همچنین از نظر بالا نگه داشتن جو سیاسی و اعتراضی علیه جمهوری اسلامی، حرکت موفق آمیزی بود.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو - کانادا
۷ ژانویه ۲۰۱۷

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!